

یادگاری ها

و یادگاریهایی که بر در و دیوار مدرسه مادر شاه اسفهان نوشته اند ،

گرد آورنده : محمد باقر
به کوشش : سیف الله وحیدنیا
چاپ دوم

انتشارات وحید



اسکن شد

یادگاری ها

« یادگاریهایی که بر در و دیوار مدرسه مادرشاه اصفهان نوشته اند »

گرد آورنده : محمد باقر
به کوشش : سیف الله وحیدنیا
چاپ دوم

انتشارات وحید

بهار سال ۱۳۵۱

The first part of the paper is devoted to the study of the properties of the function $f(x)$ defined by the equation

$$f(x) = \int_0^x \frac{1}{1+t^2} dt$$

and to the investigation of the behavior of the function $f(x)$ as $x \rightarrow \infty$.

In the second part of the paper we shall study the properties of the function $f(x)$ defined by the equation

$$f(x) = \int_0^x \frac{1}{1+t^2} dt$$

and to the investigation of the behavior of the function $f(x)$ as $x \rightarrow \infty$.

In the third part of the paper we shall study the properties of the function $f(x)$ defined by the equation

$$f(x) = \int_0^x \frac{1}{1+t^2} dt$$

and to the investigation of the behavior of the function $f(x)$ as $x \rightarrow \infty$.

پیش گفتار

یکی از کارهای پسندیده یا ناپسند که در دوران گذشته در مملکت ما رواج فراوان داشت و عالی و دانی و بزرگ و کوچک در هر محل و در هر مقام از آن استفاده می کردند نوشتن نام و مشخصات خود بر در و دیوار بود و این کار بقدری متداول شده بود که در و دیوار بناهای تاریخی و مساجد هم از این تعرض مصون نمانده بودند.

حسن این کار آن بود که بعضی نوشته ها پس از گذشت زمان جنبه تاریخ بخود میگرفت و اثری تاریخی از شخصیتی برجسته بر جای میماند و به صورت مجموعه یا کلکسیون در می آمد و قبح آن نیز بسیار آشکار بود زیرا اغلب نوشته ها بی معنی و بکنواخت و توسط رهگذرانی بی سروپا نوشته میشد و عبارات و اشعاری از قبیل :

این نوشتم تا بماند برقرار من نمانم خط بماند یادگار

یا :

بیادگار نوشتم خطی به دل تنگی به روزگار ندیدم رفیق یک رنگی
و یا «این یادگار کربلائی شعبانعلی ولد مرحوم حاجی قربانعلی

است» دیده میشد. با اغلب این یادگارهای سنگ و گچ و کاشی را می‌شکافتند و نام نامی خود را بر آن نقر یا حک می‌نمودند و آثار تاریخی را بدنما و خراب می‌ساختند. نمونه این عمل یادگاری‌هایی - است که روی سنگهای مرمریوان و رودی مسجد شاه اصفهان نوشته‌اند و سنگهای مرمر صیقلی شده مسجد را که چون آئینه میتوان روی و موی را در آن دید و منظره میدان شاه را با المعاینه در آن مشاهده نمود ضایع کرده و از بین برده‌اند.

بیاد دارم در یکی از غرفه‌های موزه لوور که اشیاء مکشوفه در خاور میانه در آن نگاهداری میشد مؤمنی مسلمان، نام خود را با گچ سفید بر دیوار نوشته بود و موزه‌داران نیز شاید بعنوان اینکه، این نوشته هم يك اثری شرقی و معرف روحیه و روش شرقیها است از امحاء آن خودداری کرده بودند و در فاصله چهار سال که چند بار بموزه لوور رفتم و از آن گنجینه گرانبها و منحصر باز دیدن نمودم باز آن اثر را بر دیوار آشکارا دیدم.

مضحک تر آن که بر در و دیوار روشویی و دست شویی بخش (دروا موزولمان) «حقوق مسلمان» در دانشگاه پاریس نیز با خطوط عربی و فارسی مطالبی بدو خوب نوشته دیدم و اغلب کاریکاتورهای رجال شرق و غرب نیز بر دیوار نقاشی شده بود و این نوع عمل بسیار کودکانه و ناشایست است.

و اما غرض از تحریر این سطور اینکست، چندی پیش ضمن مطالعه در کتابخانه مجلس شورای ملی به مجموعه ای دسترس یافتیم که نام آن را «یادگار یهائی که بر در دیوار مدرسه مادر شاه اصفهان نوشته اند» نهاده بودند.

نویسنده مجموعه محمد باقر نامی است که در سال ۱۲۹۱ هجری قمری و گویا به اشاره شاهزاده مسعود میرزای ظل السلطان، جزئی از یادگار یهائی را که افراد مختلف بر در و دیوار مدرسه چهارباغ (مدرسه مادر شاه اصفهان) نوشته اند جمع آوری کرده و دفتری در یکصد و بیست صفحه به قطع رقعی فراهم آورده است. در مقدمه این مجموعه نوشته شده است :

بسم الله الرحمن الرحيم : الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين وشيعتهم الانجيين ولعنة الله على اعدائهم الناصيين عليهم لعائن الله ولعنة الخلق اجمعين ابد الابدين ودهر الداهرين. وبعد مخفی نماند که باعث بر تحریر این ارقام خجسته فرجام ستوده انجام اشاره حضور مبارك جلالت دستور نواب مستطاب مالك رقاب فلك خورشيد احتجاب ، قمر ركاب ، عطارد كتاب ، بهرام عقاب ، جمشيد احتشام ، ظل اعلى حضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه دين پناه ظل الله روحناه فداه شاهزاده اعظم وملكزاده معظم اشرف امجد والا روحى وروح العالمين له الفدا ادام الله رؤس العباد گرديد كه بنده

بی مقدار و غلام جان نثار خاکسار ، محمد باقر آنچه بر درب و دیوار
مدرسه مبارکه مادر شاه جنت مکان خلد آشیان که در اصفهان است مترد
دین سابق از شاه و امیر و وضع و شریف از عالم و جاهل بیادگار از موعظه
و نصیحت و تعریف عمارت آن مکان خلد نشان رفیع بنیان و بیزاری
از دنیا و راغب بودن به آخرت و افسوس از تلف شدن عمر گرانبها و
هکذا که بمقتضای طبع و مزاج خود هر چه بخاطرش رسیده و مرقوم
داشته بنویسم و در حقیقت این جان نثار خاکسار قابل این مرحمت و
منصب عظمی و عطیه کبری نبودم ولی گفته اند :

مگسی را که تو پروازدهی شاهین است

در هر حال امثال فرمان مبارک لازم و محتتم است و بنظر این
جان نثار زیاده از صد هزار بیت میشود و اغلب از آنها محکوک و سیاه
شده است و ان شاء الله آنچه از آنها مقدور و میسر شد ثبت خواهد شد.
بعون الله و لا حول و لا قوة الا بالله .

با مطالعه این مجموعه مناسب دیدم که به نشر آن مبادرت ورزم
و در ضمن از دوستان دانشمند و علاقمند توقع و تقاضا دارم در هر جا
نوشته هایی از این قبیل به بینند که جنبه تاریخی داشته باشد یا داشت
فرمایند و در صورت امکان عکسی نیز تهیه و برای درج در مجله
وحید ارسال دارند .

وحید نیا

یاد گاری ها

* وارد گنبد که می شوی جناب مستطاب اشرف امجد و الاروحی و روح العالمین له الفداء به منبر سنگ مرمر بدست مبارک خود مرقوم فرموده اند بتاريخ ۲۷ شهر جمادی الثانی ۱۲۹۱ با جمعی شکارچی ها آمدم اینجا بعد رفتیم .

* ایضاً یقین دانم از افعال زشت من غضبناکی و نمیدانم چه: خواهی کرد یارب با کف خاکی .

خبر داری ای استخوان قفس که جان تو مرغیست نامش نفس
چو مرغ از قفس رفت و بشکست قید دگر بر نگردد بسمی تو صید
نگهدار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است

کاتب الحروف محمد بهبهانی یوم اربعایستم شهر شوال المکرم ۱۲۹۱
* در وقتی از اوقات در رکاب همایون پادشاه جمجاه دین پناه ناصرالدین شاه خلد الله ملکه وارد این مدرسه شدم ، یک مدرسه دیگر در شهر مقدس ارض اقدس از مال جد حقیر عباسقلیخان شاملو هست ، حقیر بهتر از آن مدرسه در ایران ندیده بودم الحق که این مدرسه را دیدم

بهتر و خوبتر دیدم با اینکه هر دو در یک عصر ساخته شده و کار یک استاد است این بمراتب از آن بهتر است خدا بیامرزد جمیع بانیان خیر را بخصوص شاه جنت مکان شاه عباس را، در عهد سلطنت آنها به اجداد حقیر بسیار خوش می‌گذشت. العبد حقیر احمد قلی شاملو هراتی.

* ایضا در همانجا تحریر شده: «بسم الله الرحمن الرحيم در زمان پادشاه جمجاه سلیمان بارگاه قبله عالم روح العالمین فداه اعنی ناصر الدین شاه زاده الله عمره و دولته و اقباله شیعه و غلام مرتضی علی سید محمد شهر شعبان ۱۲۶۵.

* در رکاب و الامستطاب سرکار خداوندگار اجل افخم ولی النعم امیر کبیر اتابک اعظم دام اجلاله وارد بدار السلطنه اصفهان گردیدم و مارا در چهار باغ منزل دادند. این دو کلمه را در این مکان بجهت یادگار نوشتم که بیادگار بماند:

دارم دلی چه چشم حسودان ز غصه تنگ

جسمم ضعیف گشته چو اسپند در فرنگ

راضی شدم به تنگی قبر و عذاب گور

از بس که روزگار بمن کرده عرصه تنگ

شکوه نوشتن صورتی ندارد خداوند عالم انشاء الله وسیله خیری بسازد که جان ما از نوکری خلاص شود کتبه عبدالمنذوب الحقیر الفقیر هجری بتاریخ شهر شوال سنه ۱۲۶۷.

* وایضاً نوشته بود بسم الله الرحمن الرحيم.

این نو شتم تا بماند یادگار من نمانم خط بماند روزگار
 بتاريخ شهر شوال الكرم ۱۲۹۰ ذی‌شو کته قهرمان ظل اللهی
 آقا محمدخان بود در دارالسلطنه اصفهان دوازده نفر حاکم و صاحب
 اختیار قرار داده بودند که هریک اوباش و قلاش روزگار بودند و محمد
 حسین‌خان و باقرخان را از حکومت عزل فرمودند از یکصد هزار نفر خلق
 فقیر اصفهان گذشت آنها را با زن و بچه و سیرت و عصمت بآن خواری
 فقر گذشت همه را فراری نمودند و اصفهان را خراب نمودند . جناب
 اقدس الهی همت آنرا تلف کند که اصفهان را خراب کردند التماس
 دعا دارم .

* ایضاً در همانجا نوشته «ای برادر از آموختن ننگ مدار و وقت
 مرگ را یاد آر ، نفس را مراد مده که بسیار خواهد ، نادان را زنده مشمر
 که بی‌روح است با دشمنانیت هم سفر مشو و از نو کیسه وام مع خواه ، بدین
 دوازده نصیحت عمل نه - حرره عبدالمذنب محمد حسین مدنی الاصل اصفهانی
 فی سنه ۱۲۹۰ التماس دعا از ناظرین (ناظرین) باین نصایح دارم .

* ایضا دیده شد از این که آورده اند زاهدی سلطانی را نصیحت
 کرد که رعیت تو انگرانند و تو پادشاه تو انگرانی پس اگر مال رعیت
 به ظلم بستانی محتاج شوند و آن زمان پادشاه محتاجان باشی پس فکر
 کن که کدام بهتر است .

* ایضا دیده شد که نوشته بود ، پادشاهی را گفتند که مال رعیت
 بستان و در خزانه نه ، گفت خزانه جدا از رعیت نیست هرگاه بخوام

از آن خزانه بردارم.

* ایضا مرقوم داشته بودند بتاريخ یازدهم شهر محرم المحرم در حالی که از آن سخت‌تر نبود قلمی گردید امید از جناب احدیت مناست که این مستغرق جمیع معاصی را از کرم و رحمت خود بحق خون بناحق ریختهٔ مظلوم کربلا و خامس آل عبا ببخشد آمین یا رب العالمین خداوند عالم و مصور بنی آدم پدر و مادر آن شخصی را بیامزد که بگوید خدا پدر و مادر کاتب و خودش را بیامزد ، کتبه حقیر فقیر صادق محمد طاهر سنه ۱۲۹۰

* ایضا :

دنیا همه پوچ و مطلب دنیا پوچ

پر مغز بود و لیک در معنی پوچ

گوش تو کراست ورنه هر سو غوغاست

از کوس رحیل و کوشش کوچا کوچ

بتاریخ یوم سه‌شنبه ۴ شهرشوال المکرم باتفاق عالیحضرت نامی و آقامحمد عطار و آقا زین‌العابدین دلاجونی و عبدوارد این مکان بهشت نشان گردیدیم و یکی از ماها احوال او ناخوش بود خدا را بحق پنج تن ال عبا قسم میدهم که رفیق ما احوال او بهتر شود این چند کلمه جهت یادگاری قلمی شد ۱۲۹۵

* ایضاً دیده شد در همانجا بتاريخ ماه... در شب جمعه سال ۱۲۹۷

کیوان شکوه قبلهٔ عالم ناصرالدین شاه قاجار روح‌نفاذ از دارالخلافة

طهران بیرون آمده منزل بمنزل تا دارالسلطنه قزوین یازده روز اطراق کردند و روز دوازدهم اردوی کیوان شکوه کوچ کرده از راه ساوه آمده به آشتیان و سه روز در آشتیان اطراق کرده و یک فرسخ یا بیشتر که رفتیم خداوند عالم به قبلة عالم پسری کرامت و از آنجا کوچ کردند در سلطان آباد و پنج روز در آنجا اطراق کردند باز اردوی مبارک کوچ کرد آمد به کمره و از کمره آمد به گلپایگان از آنجا آمد بخوانسار و در خوانسار یک نفر را طناب انداختند و سه نفر را گوش بریدند و شانزده خانه از اهل خوانسار را آتش زدند و کوچ کردند آمدند در چمن کهیز و پنج روز اطراق کردند و روز چهار فرسخ، سه فرسخ آمدند اصفهان بتاريخ ۱۵ شهر رمضان المبارک وارد اصفهان شدند و بسیار در این سفر بنو کر خوش گذشت و بنده کمترین با دو نفر پسر عمو یکی احمد بیک و یکی اسدالله بود رفاقت کردیم و سه نفر یک چادر داشتیم تا قزوین بسیار خوش گذشت و قزوین هشت تومان قرض کردیم باز همه جا خوش گذشت تا سلطان آباد و یکروز در سلطان آباد بودیم و مرخص شدیم در بهمن بقبله عالم رسیدیم یک منزلی بروجرد وارد بروجرد شدیم تا قبله عالم در بروجرد تشریف داشتند ما هم در خانه کربلائی کاظم مهمان بودیم بسیار خوش گذشت و در علی آباد بسیار خوش گذشت و بعد از آن همه را بقرض و شمشیر و اسباب کلاگرو رفته نه ما لمان کاه و جوی نیز خوردند و نه خودمان فهمیدیم چه می کنیم خداوند عالم از برای کل برادران وسیله خیری بسازد از تصدق سر آنها از برای ماسه چهار نفر، خداوند ترا بمقربان در گاهت

قسم میدهم مارا خجالت زده پیش عیالمان مفرست کاتبه الحروف محمد
باقرو ولد قربانعلی خان ۱۲۶۷

* و نیز در آنجا دیده شدن نوشته بود عبدالله طاهر بحکومت خراسان
آمد و در نیشابور نزول نمود بعد از یک هفته فرمود هیچکس در شهر
مانده باشد که مارا نپرسیده باشد؟ گفتند هر که اسمی و رسمی داشته شمارا
پرسیده الادونفر که هر یک در گوشه نشسته و دیده از مشاهده این و آن بسته
و از غوغای خلق باز رسته و بودای ذکر حق پیوسته اند .

معتکفان حرم کربلا	شسته زدل صورت کبروریا
دیده نه و کون و مکان در نظر	مال نه و هر دو جهان زیر پر
ملک نه و نوبت شاهی زده	تخت در ایوان الهی زده

عبدالله پرسید و این دو تن کیانند؟ گفتند احمد بنی حرب و محمد
اسلم طوسی که علمای ربانی اند و بدرگاه سلاطین تردد نمی نمایند ، گفت
اگر ایشان نزد ما نیایند ، باسلام ایشان رویم سوار شد و بنزد احمد بن حرب
آمد کمی دوید و رسید عبدالله طاهر احمد را مجال فرار نشد عبدالله نزد
وی رفت احمد بر پای خواست آمد تا سر در پیش افکنده بایستاد عبدالله
نیز بر پای ایستاده بود . احمد سر بر آورد و در او نگریست بعد گفت : ای
پسر طاهر شنیده بودم که مرد نیکو روئی و خوش منظر حالا که می نگرم
از آن خوبتری که شنیده بودم ، اکنون این روی نیکو را بنا فرمانی
خدا زشت مساز پس روی بقبله دعا آورد و بنماز در پیوست . عبدالله
گریان گریان از خانه وی بیرون آمد و بخانه محمد اسلم رفت اورا بار ندادند

هر چند جهد کرد سود نداشت گفتند صبر باید کرد تا روز آدینه وی از خانه بیرون آید بجهت نماز جمعه شاید که ملاقات واقع شود . عبدالله روز جمعه پیامد بر سر کوچه بایستاد شیخ چون بجهت نماز بیرون آمد دید که سواران ایستاده‌اند همانجا توقف نمود عبدالله از مرکب فرود آمد پیش رفت و سلام کرد . شیخ پرسید چه کسی و چکار داری؟ گفت عبدالله طاهرم و بزیارت شما آمده‌ام شیخ گفت ترا با من چکار و مرا با تو چه گفتار پس روی به دیوار آورد و دروی نگریست عبدالله پیش آمد روی بر خاک قدم وی نهاد و مناجات کرد الهی این مرد برضای تو مرا که بد هستم دشمن میدارد و من برضای تو او را که بنده نیک است دوست میدارم بجرمت آن دشمنی و این دوستی که برای تو است که این بنده بد را در کار آن بنده نیک کن . هاتنی آواز داد که سر بردار که گناهان تو را در کار اطاعت رد کردیم .

اگر چه ما بدان روز گاریم ولیکن نیکوان را دوست داریم
 چه باشد که بدان را در قیامت به نیکان بخشد از راه کرامت
 ای برادران خوب را باید دوست داشت نه خوب نما را که خود
 را در ظاهر بشکل علما و زهاد ساخته لیکن حب دنیا او را دمی فارغ
 نگذارد دوستی چنین کسی خدا پرستی نیست بلکه بت پرستی و شیطان
 پرستی است و چه بسیاری از مؤمنین و علما را قدح می‌کنند دنیا بر بسیار
 از مردم مخفی است نمیدانند. بسا گدای سر کوچه که هیچ ندارد و مرد
 دنیا و اهل دنیا است ، بسا کسی که صاحب کرور است و اهل دنیا نیست.

یوسف ، پیغمبر پادشاه بود و با وجود پادشاهی پیغمبر خدا بود ، ای برادران بگوئید به بینم آیا زاهد در دنیا بود یا اهل دنیا سلمان پیغمبر بود و چنان پادشاهی داشت که احدی مثل او پادشاهی نداشت آیا راغب در دنیا بود یا معرض از دنیا موسی (ع) سلطنت داشت قشون کشی می کرد آیا می گوئید زاهد در دنیا نبود و دنیا را دوست میداشت ؟ پس به پری و کمی سال نیست . مبادا برادران زهد را در رخت های پاره پاره بدانید در عمامه شل و مل که بگردنش افتاده باشد بطوری که :

هر کس که دید آن سر و شکل و عمامه گفت

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

تحت الحنكش بخاك مي كشدشال كمرش توي دست و پایش افتاده بگوئید این چقدر فرد زاهدست نه ، والله ، زاهد نیست ، چه بسیار از مردم که این را آدم خود قرار داده اند روی دام خاشاك میریزند که مرغ بیچاره را می بیند و بیايد بنشیند و بدام افتد هم چنین این درجهای کینه پاره - پاره دام خود قرار داده اند که بیایند صاحبان دولت بر این بنشینند و بر این ترحم کنند تحفه ها بدهند ، جایزه ها بدهند ، تکریمش کنند بگویند آقای زاهد است آقای بداست پس برادران مبادا زهد را - ایمان را بکلی در این بدانید که تسبیح های دانه درشت در دست بگیرند و ذکر شفوی کنند و هی لبها را بهم زنند کجا می گوید علی اهم ممن معك و علی اهم سنعمتهم چنانچه زاهد نماها می خوانند در مجلس دایم لبهاشان بهم می خورد مبادا که شما خیال کنید این زاهد در دنیا و راغب به آخرت است یا خیال کنید آن کسی که مثل سلیمان بر سر بر

سلطنت نشسته است آن راغب به دنیا است، نه والله، زاهد در دنیا آن کسی است که از حرام دنیا بکلی اجتناب کرده از شبهات دنیا مهما ممکن اجتناب می‌کند، از فرایض الهی تجاوز نمی‌کند حقوق الهی را مهما - ممکن بجا می‌آورد حالا خدا مقدر کرده پولی برایش رسیده امسال ملکش ده هزار من گندم کرده خدا داده چه بکند دور بریزد؟ انگهی حدود خدا را باین سلطنت بانجام می‌رساند. حالایکی می‌آید يك عباى نو بمن می‌دهد من بپوشم که باید زاهد باشم مفت رسیده چکارش کنم، بپوشم که مردم بگویند آقا زاهد است و عباى شره شره دوش بگیرم، اینها حرف است، اینها فکر است، بسا گدائی که گدائی می‌کند و راغب‌تر است بدنیا از اغنیاء دلیلش آنکه صد دینار از حرام اگر گیرش بیاید از هر راهی گیرش بیاید می‌گیرد. دنیا را همین مال ندانید، آدم پست‌همتی می‌خواهد طالب مال باشد طالبان دنیا بلند همتان هستند که جمیع مال دنیا را برای عزت و آبرو می‌خواهند دنیاشان را جمیعاً صرف می‌کنند محض اینکه برود آن بالا بالا بنشیند همان ترا می‌خواهد این پست‌همتی است که راضی میشود فحشش بدهند صد دینار هم باو بدهند اهل دنیا کسی است که از حرام اجتناب نمی‌کند از مکروهات اجتناب نمی‌کند از شبهات اجتناب نمی‌کند و اینکه اینطور نیست اهل دنیا نیست اگر چه مال بسیار داشته باشد. دیده‌ایم جماعتی که صاحبان مال بسیارند لیکن هر طور مالی که گیرشان بیاید بمحض شبهه از او اعراض نمی‌کنند بمکانی که احتمال میرود که اگر آنجا بروند دین‌شان تلف میشود نمی‌روند

برفرشی که اگر بر آن بنشینند احتمال می‌رود که دینشان نقصی پیدا کند نمی‌نشینند با کسی که احتمال می‌دهند که ضرربه دینشان داشته باشد نمی‌نشینند نگاه بکسی که احتمال ضرر دینی در آن بدهند معاشرت با او نمی‌کنند ولیکن از آن طرف چه بسیار زاهد عابد هستند و می‌بینی عصای آبنوسی در دست، عمامه مولوی بر سر، ردای نازک بردوش، گامهای کوچک، کوچک برمی‌دارد لاحول ولا قوة الا بالله می‌گوید، از آن طرف زن مردم رامی‌برد، مال مردم را می‌برد، اشک چشم یتیمان را می‌گیرد و افشرد می‌کند گوشت جگر بیوه زنان را کباب می‌کند از هیچ معصیتی مضایقه ندارد ولیکن می‌بینی بالاحول ولا قوة الا بالله حالت، حالت تقوی و زهد.

پس برادران چشم خود را باز کنید و گول مخورید، خیال نکنید هر کس دولتی دارد و سروشکلی دارد سروشکلش به سروشکل آدم می‌ماند او طالب دنیا است و اهل دنیا است و آنی که آدم از دیدنش تهوعش می‌گیرد بگوئید این چه مرد خوبی است، بگوئید این مرد خداست می‌بینم بیشتر این بزرگان و حکام و صاحب منصبان که طالب قازوراتند هر جا يك آدم چرك كشیف بمچلی دیدند می‌گویند اهل الله همین است باید این را تعظیم و تکریم کرد، هر کس که پاك و پاکیزه و شسته و روفته است می‌گویند این اهل دین است خاصه در طهران که بسیاری دیده‌ام باری:

از بس که در زمانه یکی اهل درد نیست

اظهار درد خویش به دیوار می‌کنم

بسیار در از نفسی شد برادران ایمانی و فکر نیکان خواهند بخشید، امید که خداوند به همه چشم بینا و عمل عطا فرماید حرره محمد جعفر بن محمد کریم دهاقانی الاصل آنچه در مدت عمر خود از علمای حقه یافته بودم در این یادگار گذاردم التماس دعا از فکر نیکان دارم ۱۲۸۴

* در طرف دست چپ محراب نوشته شده بود: در یوم سه شنبه غره ذیقعدة الحرام با دلتنگی تمام وارد این مکان شریف گردیدم خداوند عالم امورات جمیع مسلمانان را بخواهدش دلشان بروفق شرع درست نماید و از صدقه سر جمیع مسلمانان امورات کمترین را .

از بسکه در زمانه یکی اهل درد نیست

اظهار درد خویش بدیوار می‌کنم

یادگار کمترین خلق الله حسن ولد غلیب رضای هرندی.

* ایضا تحریر شده بود:

بس بگردید و بگردد روزگار	دل بدین دنیا نبندد هوشیار
اینکه در شهنامه ها آورده اند	رستم و روئین تن و اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک	کز بسی خلق است دنیا یادگار
ای که وقتی نطقه بودی در رحم	وقت دیگر طفل گشتی شیرخوار
همچنین بالا گرفتی تا بلوغ	سرو بالائی شدی سیمین عذار
همچنین تا مرد زور آور شدی	فارس میدان و مرد روزگار
آنچه دیدی برقرار خود نماند	آنچه بینی هم نماند برقرار
گل بخواهد چید بی شک باغبان	ورنه بیند خود فروریزد ز بار

گنج خواهی در طلب رنجی ببر خرمنی میبایدت تخمی بکار
 سال دیگر را که میداند حساب تا کجا بود آنکه با ما بود پار
 گر بماند نام نیک از آدمی به کز او آن ماند سرای زرنگار
 نشکند عهد من الا سنگدل نشود قول من الا بختیار

در خدمت مطاع معظم وصاحب مکرم جناب مقدس القاب فضیلت
 اکتساب مبادی آداب علام الطایفه البرکشاطی ملا عبدالکریم فارسی وارد
 این مکان ملک آشیان گردیدیم والحق از وضع عمارت و بنای این مکان نهایت
 فرح و انبساط رخ نمود خداوند رحمان این ولایت را هدایت فرماید که
 در کوشش و آبادی این مکان باشند نوشت بخط حقیر فقیر بنده خاص
 درگاه رب جلیل آقا خلف مرحمت و غفران پناه اسدالله خان برکشاطی
 او ناخانزاده از خانه زاده‌های نواب مستطاب فلك جناب دارا دربان
 قیصر پاسبان فرمان فرمای فارس قلمی شد امید از الطاف و رحمت ایزد
 متعال چنان است والدین را قارب و منسوب این بنده روسیاه را غریق
 رحمت فرمای امید که تیردعای این بنده روسیاه بهدف اجابت مقرون
 گردد بحق الحق و نبی مطلق. ایام بکام بادربالعباد

*ایضاً وارد گنبد که میشوی دست چپ در شاه نشین نوشته شده:

یکشنبه چهارم شهر شعبان المعظم وارد این مکان بهشت نشان شدم
 و نهایت بی‌دماغیرا هم داشتیم و از پی آزار مسلمانان ما را از شهر بیرون
 و یک نفر سر باز هم همراه من کرده بودند و خود را راضی نکردم که آزار
 مسلمانان کرده باشم و سر باز همدانی هم بوده او را روانه کردم و خود

آدم در این مکان این یادگار را نوشتیم خداوند بزرگان را بر رعایا مهربان فرماید.

✽ ایضاً وارد گنبد می‌شوی دست چپ در ایوان قبل از گنبد نوشته شده: بدانید ای برادران که لذت دنیا کسی برسد که خودش خورد و خوراند و هم خورد.

هر آن شخصی که بر مالش گره زد خودش مرد و زنش بادیگری زد کتبه العبد حاجی علیخان ابن مرحوم علی اکبر اللهانی باتفاق حاجی سید کاظم تاجر ولد مرحوم حاجی ابراهیم قزوینی وارد این مکان شریف شدیم و این چند کلمه بجهت یادگاری قلمی شد. امید که هر يك از دوستان و شیعیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه مطالعه نمایند این روسیاه را بدعای خیر یاد آوری فرمایند. فی غرة شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۱۱.

✽ ایضاً در همان جا وارد گنبد شده:

...بتاریخ يوم دوشنبه شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۱۷۹ کمترین خلق الله محمد رحیم ولد مرحوم میرزا محمد باقر هفتی جانی چهارمحال وارد این مکان شریف شدم مستدعی آنکه هر يك از برادران که وارد شوند مطالعه فرمایند این روسیاه گناه کار را بدعای خیر یاد فرمایند که عند الله ضایع نگردد.

خوش گلشنی است حیف که گلچین روزگار

فرصت نمیدهد که تماشا کند کسی

✽ ایضاً در همانجا وارد گنبد شده طرف دست راست نوشته شده:

در هنگامیکه خواهش ظاهری و باطنی در حقیر بحد بلوغ رسیده

بود جو یای مسجد و مدرسه شدم اتفاق وارد این مکان شریف در خدمت
دوستان مشرف گردیده جناب اقدس الهی انسانرا محافظت از شر شیطان و
قطاع الطريق نماید العبد محمد رضا. بتاريخ ۱۸ شهر شوال المکرم سنه ۱۲۱۲.
ایضاً در همانجا نوشته بود این یادگار سید علی ولد ارجمند سلاله
الساداة والعظام حاج الحرمین الشریفین حاجی سید کاظم هاشم بزاز.
* بتاريخ سه شنبه عید قربان که دهم ذیحجه الحرام بوده باشد به اتفاق
اخوی گرامی سید احمد وارد این مکان شریف شدیم و نماز کردیم و این دو
کلمه بجهت یادگاری قلمی شد ۱۲۱۱.

* در اصل گنبد در شاه نشین نوشته بود:
ای دوستان و ای موالیان این دو کلمه برسم یادگاری در این مکان شریف
قلمی شد در هنگام افسردگی و دلتنگی دانسته باشید:
با هر که لاف دوستی اظهار میکنی
خوابیده دشمنی است که بیدار میکنی

خداوند مطلع و داناست خدمت کردن بر مردمان دانا و خردمند خوبست
باید همیشه شیوه دانا یان این باشد که با مردمان پاک طینت راه بروند نه با کسانی که
همیشه خیال شیطانی و حب دنیا در ضمیر ایشان ثابت و برقرار گردیده.
شماها عبید آزاد نیستید باید بفرمایش حضرت بار تعالی راه روید با
هر که او فرموده نه با هر که نفس تو خواهش دارد مگر خیال بندگی
نداری و آزاد هستی و نوکر نفست هستی؟ اگر چنینی پس مشرک باقی
حقیقی خود که حق تعالی باشد میشوی و میفرماید در قرآن: «ان الله یغفر»

الذنوب جميعاً الا الشرك» باری اگر همنشین تو و با آنکه راه میروی بداصل باشد و شیطان درسینه او تخم گذارده و جوجه نموده باشد خودش هیכלی است که شیطان در او جا گرفته و کارهای او جمیعاً کار شیطانی شده زبانش زبان انسان نیست دروغ میگوید از و زبانش انسان نباید دروغ بگوید و دست و پا و جمیع جوارح و اعضای او بتصرف شیطان درآمده از چشمش شیطانست که نظر بنامحرمان میکند از دستش شیطانست که کم میفروشد و دزدی میکند از پایش شیطانست که براه‌های باطل می‌رود هیכל او هیכל حق نیست غرض چنین بی‌اصل و بی‌تدینی دنیای شما هار ا خراب خواهد کرد با چنین کسی ز نهار ز نهار راه مروید با کسانی که آقای شما فرمود راه روید نصیحت حکیمانه همین است والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. بتاریخ غرة شهر جمادی الثانی کتبه ابن مهدی محسن سنة ۱۲۱۱ .

✽ ایضاً در گنبد:

یادگار ابوالقاسم ابن سید علی خوراسانی يوم پنجشنبه شهر جمادی الاولی ۱۲۸۸ باتفاق محمد زمان آقا محمد علی ولد ارجمند حاجی ماه گرفته و آقامیرزا نصرالله اشتهاوردی وارد این مکان شده غذا و خواب و عصر خیال تخت فولاد رفتن و شب ماندن . اللهم وفق جميع عبادك بطاعتك والاجتناب عن معاصيك . مخدومان رفتند در آب سرد. فقیر عاصی از قلمدان مخدومان این دو کلمه یادآوری دعای خیر خواننده‌های مابعد را مرقوم داشتم. اللهم اغفر لی ولوالدی ولجميع المحبین والمطیعین علی بن ابی طالب واولاد طاهرین سلام الله علیه وعلیهم اجمعین .

* بتاریخ فوق‌ایضاً در اصل گنبد تحریر شده بود . بتاریخ ۱۸ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۲۱ احقر خلق الله ارض عبدالرحیم باتفاق عالیحضرت مخادیم گرامی عبدالصمد و آقا علینقی وارد این مکان گردیدیم در نهایت کسورت و بی‌دماغی این چند کلمه قلمی گردید. امید که جناب اقدس الهی آرامی و شفائی بجمیع ماها و شیعیان علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه عطا فرماید و ما روسیاهان را هم بیمارزد.

* و اردایوان جلو گنبد دست چپ تحریر یافته:

دارم گنهی که پشت گردان شکند بازار تمام بت پرستان شکند
بار گنهم اگر بمیزان سنجند ترسم که به روز حشر میزان شکند
یادگار اقل خلق الله علی محمد خلف مرحوم آقا علی همدانی
به تاریخ شنبه شهر شعبان المعظم ۱۲۱۹ .

* در اصل گنبد در دست چپ محراب تحریر یافته:

بگو بخضر بجز مرگ دوستان دیدن

دگر چه لذت از این عمر جاودان بردی

بتاریخ یوم السبت بیست و ششم شهر رجب المرجب ۱۲۲۰ کمترین ابن محمد کتاب فروش ابراهیم بهبهانی باتفاق حاج الحرمین حاجی علی بن میر محمد شفیع ولد مرحوم میر محمد شریف بهبهانی و میر سید علی بن مرحوم مغفور جنت مکان سید عبدالله کرمانی اصل ساکن قصبه بهبهان وارد این مکان بهشت آیین گردیدیم. التماس دعا از جمیع مؤمنان و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام دارم. انشاء الله تعالی مطالب

دنیوی و اخروی را دعا فرمایند که خداوند بر آورده بخیر گرداند آمین
یارب العالمین.

اول دفتر بنام ایزد دانا	صانع و پروردگار وحی و توانا
اکبر واعظم خدای عالم و آدم	صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
از در بخشندگی و بنده نوازی	مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
روزی خود می‌خورند منعم و درویش	قسمت خود می‌برند پشه و عنقا
حاجت‌موری بعلم غیب بداند	در بن چاهی بزیر صخره صما
جانور از نطفه می‌کند شکر از نی	برگ تراز چوب خشک چشمه زخارا
بار خدایا مهیمنی و مدبر	وز همه عیبی منزهی و مبرا
از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق	وز همه عالم نهان و بر همه پیدا
پرتو نور سرادقات جلالت	از عظمت ماورای فکرت دانا
ما نتوانیم شکر حمد تو گفتن	با همه کروبیان عالم بالا
سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت	ورنه کمالات وهم کی رسد آنجا

* یادگار اقل الاحقر العباد ابو القاسم ابن مرحمت و غفران پناه جنت و

رضوان آرامگاه آقا عبدالکریم تاجر اصفهانی الشهیر بزری باف.

* به تاریخ سه‌شنبه یازدهم شهر ربیع المولود سنه ۱۲۸۳ من الهجرة

النبویه باتفاق مشفقان مکرم معظم عالیشان آقا محمد اسمعیل ولد مرحمت

پناه آقا محمد خان برادر آقا ملاعلی ولد مرحوم مغفور آقا ملاعبدالله

صبح را رفتیم سر پلهای چارباغ و در سر پلهای جای همه دوستان خالی

قدری خربوزه و گرمک و طالبی صرف شد بعد از آن برگشتیم در این

مکان شریف نان و بریان و کباب صرف کردیم و حال دوساعت از ظهر گذشته است بنای خواب داریم تا خداچه خواهد و السلام.

این نوشتم تا بماند یادگار خود نمانم خط بماند روزگار

*بتاریخ بیست و هشتم شهر ذی قعدة الحرام وارد این خانه مقدس گردیدیم با صد هزار غم و اندوه و سی و سه صنف در اینجا حضور داشتند. خداوند ترا به پنج تن آل عبا صلوات الله علیهم قسم میدهم که خلق را يك برکتی در کسب و کار آنها بده و از تصدق سر آنها جماعت ساغری - دوز و سراج را و از صدقه سر آنها کمترین کاظم بن آقاسی ولد مرحوم آقامحسن بزاز.

*دریوم سه شنبه ۱۲۴۰ در خدمت جنابان رفیع مکانان میرزا محمد هاشم و میرزا محمد رضا و صاحب خودم میرزا عبدالوهاب حکامه در این مکان شریف با جمعی دوستان و رفیقان آمدیم و این چند کلمه را بجهت یادگار نوشتیم که اگر چنانکه بعد از وفات ما کسی از مخادیم تشریف بیاورند در این مکان بفاتحه ما را یاد نمایند العبد الحقیر الفقیر المسکین محمد صادق بن سید محمد حکامه امیدوارم هر کس که این بخواند وفاتحه بخواند بلعت خدا اگر فتار نشود.

*بتاریخ سه شنبه ۱۶ شهر رمضان المبارک ۱۲۳۳ یادگار محمد تقی .

دنی زاده آیین همت ندارد اگر سر ببخشید صورت ندارد
مده بی سبب دل به شمشیر نازش که مهمان ناخوانده عزت ندارد

افسوس که مرگ بیخبر می‌آید پیمانه چو پر شود بصر می‌آید
 * واردایوان که میشوی در طرف دست چپ در شاه نشین نوشته
 بود:

چون رسیدم در این خجسته مقام گفتم ای ذو الجلال والا کرام
 رحمت ایزدی بر آنکس باد کین عمارت بسعی کرد تمام

تا هست بدنای دنی منزل ما پر خون بود از زمانه دایم دل ما
 از اول آفرینش استاد ازل گویا که زغم سرشت خاک و گل ما
 * کمترین مهدی ولد آقامنده علی بتاریخ یوم دوشنبه ۱۶ شهر ربیع-
 الآخر این دو کلمه بخاطر مرسید.

❦ ایضاً در همان مکان:

دوستان در بوستان چون عزم گل چیدن کنید
 اول از یاران دور افتاده یسار من کنید
 * بتاریخ دهم شهر ذی حجة الحرام سنه ۱۲۱۶ که عید قربان بود به
 اتفاق عالی حضرت آقامحمد صادق ولد آقامحمد غدیروارد این مکان شریف
 شدیم امید که حقیر را بدعای خیر یاد نمایند.
 * یادگار اقل سادات سید علی ولد ارجمند خیر الجاح حاجی سید-
 هاشم.

* ایضاً:

جهان جام و فلک ساقی، اجل می خلایق بماده نوش مجلس وی

خلاصی نیست اصلاً هیچ کس را از این جام و از این ساقی از این می
* بتاریخ بیست و هشتم شهر جمادی الآخر ۱۱۹۸.

در همانجا نشسته بوده بودیم، بهم جمع رفیقانی چند، چون عقد
جوهر همه با هم پیوند، ناگاه فلک رشته این عقد گسیخت هر دانه ما را
بدیاری افکند.

* یادگار عاصی در گاه‌لم‌یزلی ابو القاسم حاجی محمد علی شهیر بعقدائی
اللهم اغفر ذنوبهما بحق خمسة النجباء صلوات الله عليهم اجمعين فی شهر صفر
المظفر ۱۲۲۵.

* یادگار کمترین خلق الله هادی ابن مرحوم آقا رجعی علاقه‌بند
بتاریخ شهر جمادی الثانی ۱۱۴۰.

* باتفاق عالیحضرات رفیعة الدرجات صاحبان آقامحمد شجاع و آقا
محمد حسن و اخوی ام و ارد این مکان شریف شدیم در نهایت هم و غم بی‌پولی
رغبت بنان بهم رسانیدیم قدری نان خمیر خشک شده و قدری کوشنه
آفتاب پخته نوش جان کردیم. جای دشمنان خالی!

* ایضاً در یوم سه شنبه شانزدهم ماه مبارک، صدر اعظم بخانه
آقامیرزا صادق تشریف آورده بودند. حضرت میرزا جلال به همراه ایشان
آمدند در مدرسه منزل کرده بودند عالیشان صاحبان میرزا عبدالوهاب
و میرزا اسید علی در همین مکان نشسته بودند شخصی انگور خورده بود
و قلمی نموده بود شخصی هم تکذیب او کرده بود و در خوانده شد.

شخصی بد ما به خلق می‌گفت از گفته او نمی‌خراشیم
ما نیکی او به خلق گوئیم تا هر دو دروغ گفته باشیم!
والسلام.

نوشتم بر درو دیوار خانه:

نماند از من مسکین نشانه

اگر گویی که مسکین در کجافت

بکو بگریخت از دست زمانه

هر که خط مرا خراب کند

علی جگرش را کباب کند

* ایضاً بتاریخ یکشنبه شهرذی قعدة الحرام ۱۲۱۰ کمترین اسمعیل

باتفاق عالیحضرت آقامحمدجعفر وارد این مکان روح افزا گردیدیم این

دو کلمه قلمی نمود که هر بنده مؤمن نظر فرماید دعای بخیر در حق حقیر

کند که حق سبحانه تعالی، بتصدق سرجد صاحب این مسجد، نگذارد کمترین

خجالت عیال را بکشم وبسلامت روانه مقصد خود گردم بحرمت محمد

و آله الطاهرين . از برادران ایمانی هر کس که در غربت میرود ما را از

دعا فراموش نکند و غریب، بیمار نشود انشاالله.

* ای مغبجه دهر بده جام میم کا که ز نزاع سنی و شیعه نیم!

گویند که جامی توجه مذهب داری صدشکر سگ سنی و خر شیعه نیم

سگ باش تا چشمت کور شود! کمترین محمدرضای هراتی قلمی نمود

فی شهرذیحجة الحرام ۱۱۶۸.

* یارب بر سالت رسول ثقلین یارب بغزا کننده بدر حنین

عصیان مرادو نیم کن در عرصات نیمی بحسن ببخش ونیمی بحسین

۱۲۴۲ .

* یادگار محمد مهدی ولد مرحوم آقامحمدجعفر با کمال سوختگی دماغ و بی‌احوالی با حالت مصیبت زدگی کسی، بی‌احوال از مصیبت کسی، علاوه آن متحیر بر احوال صاحب مصیبت باتفاق رفیق حبیب و اخ اکرم وفلك الملوك امیر شاه ضیعفر و یکی از نواب خاص امام زمان عجل الله فرجه و ارداین مکان گردیده، این چند کلمه تحریر یافت . اللهم خلعنا من العرقه . در یوم سه‌شنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۶۲ .

* ایضاً وارد ایوان جلو گنبد مسجدی که در مدرسه است میشوی دست راست در شاه نشین:

بتاریخ یوم پنجشنبه ۲۲ جمادی الثانی من شهر سنه ۱۲۸۳ کمترین بندگان ابن حاجی عبدالرحیم همدانی الاصل نجفی المسکین محمد باقر باتفاق عالیحضرت سامی مرتبات صاحبان کرام و مخادیم عظام آقا عبدالوهاب و مخدومی آقامحمد کاظم همدانی وارد اینمکان فیض اقتران بهشت نشان گردیدیم . جای جمیع احبا و دوستان بسیار بسیار خالی و نمایان بود .

* ایضاً در همان شاه نشین دست راست :

این نو شتم من بدین دیوارها
 های هایی گریه کن از بهر شاه
 شاه عباسی که بودش از کرم
 جمله خلقان بشادیه‌ها ز غم
 یادگار خود بدست خود نوشت
 تا بماند چون نمانم بعد من

* ایضاً :

پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد برگردن او بماند و از ما بگذشت
* بتاریخ پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم باتفاق میرزا
ابوالقاسم و میرزا عبدالکریم و آقابابا و میرزا کوچک وارد این مکان
شدیم.

هر که خواند دعا طمع دارم ز آنکه من بنده گنه کارم
* یادگار میرزا عبدالعلی ولد ارجمند سعادت مند آقامیرزا محمد علی
عباباف درب دروازه چاروب.

این نوشتن تا بماند یادگار من نما من خط بمآند روزگار
۱۲۹۰.

* در شاه نشین دست راست این مزخرفات را نوشته بودند:
روزی دلم هوای به گلزارها نمود آمد بیا درین سرزمین فرود
صل علی ز سرو و گل و لاله و صفا بر صاحبان علم و ریاضت کنم درود
* یادگار ملا صفر علی ولد ملا چراغ علی شیراوانی بتاریخ سیم شهر
محرم الحرام سنه ۱۲۲۲.

* حقیر علی شیرازی باتفاق جمعی از دوستان وارد این مکان شریف
شدیم این چند کلمه بجهت یادگاری تحریر یافت فی غره شهر ذی حجه الحرام
سنه ۱۲۱۶.

* بسم الله الرحمن الرحيم اقل خلائق العبد المذنب حقیر روسیاه
و بنده عصیان کار با محمد تقی ابن مرحمت و غفران پناه آقا محمد خلف
مرحوم حاجی عبدالحسین تاجر اصفهانی وارد این مکان شریف شدیم

باتفاق عالیحضرت آقامحسن. هر که بدعای خیر یاد نماید مر اخدا و ندر حمت نماید اورا و هر که این خطر ایاک نماید خدا اورا لعنت کند و السلام ۱۲۳۷
* و این مزخرف نیز در همانجا نوشته بود:

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل بدیگری پرداخت

* یادگار کمترین آقایی ولد آقازین العابدین بقال اصفهانی برادر ستار بابائی بقال دکا نشان سر بازار خانه میباشد چند سال بود که در این ولایت نبوده ایم و تازه وارد شدیم امروز را با جمعی رفقا بدشت آمدیم و بدور هم نیک تفأل زدیم این کلمه بجهت یادگاری قلمی شد یوم پنجشنبه ۱۶ شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۳۷.

این نوشتم تا بماند یادگار من نما منم خط بماند روزگار
المذنب الحقیر الفقیر .

* کتبه الحقیر افقر کمترین حسین همدانی ولد مرحوم کربلا موسی خان غفر له در یوم پنجشنبه بیست شهر ربیع الاول باتفاق جمعی از همدانیها آقا اسمعیل و آقامحمد تقی و آقا سلام وارد این مکان بهشت نشان شدیم، هر که این را سیاه کند بلعنت خدا گرفتار شود.

ایضاً بتاریخ یوم پنجشنبه شهر ذیقعدة الحرام به اتفاق عالیحضرت سلااة السادة و النجباء آقا سید محمد مشهور بآقا میرزا و حضرت سیادت پناه سید مرتضی وارد این مکان بهشت نشان شدیم هر که این را سیاه کند بلعنت خدا گرفتار شود مهدی فرخی و السلام.

* ایضاً :

آنچه دیدی برقرار خود نماند آنچه بینی هم نماند برقرار
باتفاق جمعی وارد این مکان چون بهشت گردیدیم در روز
یکشنبه ۴ شهرشوال سنه ۱۲۹۰ .

* ایضاً در شاه‌نشین دست راست نوشته بودند :
بتاریخ یوم پنجشنبه ماه مبارک رمضان ۱۲۱۰ کمترین خلق الله
محمد تقی باتفاق اخوی و اخوی دیگر جناب آقای زرگر و جناب
عالیشان آقامیرزا محمد حسن خواجوئی وارد این مکان شریف شدیم
و عیشی را در این مکان گزاردیم و پنج روز از عید نوروز گذشته بود
و هوا سرد بود به شدتی که مافوق نداشت و ما نشستیم قدری صحبت
داشتیم .

* ایضاً یادگار کمترین حقیر فقیر محمد باقر ولد مرحوم مغفور آقا
محمد بزاز اصفهانی باتفاق حاج الحرمین شریفین حاجی آقای سراج
و آقاجونی و آقامحمد شعرباف این کلمه بجهت یادگاری قلمی شد .

هر که خواند دعا طمع دارم ز آنکه من بنده گنه کارم

بتاریخ یوم پنجشنبه هفتم شهر رجب المرجب ۱۲۲۱ .

بسا هر که دوستی خود اظهار میکنم

خوابیده دشمنی است که بیدار میکنم

از بسکه در زمانه یکی اهل درد نیست

اظهار درد خویش بدیوار میکنم

هر که این حقیر را بفاتحه یا دعائی یاد کند خدا او را وهفتاد و هشت
او را بیحساب داخل بهشت کند و هر که این خط را سیاه کند بنفرین

خدا و رسول گرفتار شود .

بتاریخ چهارم شهر شوال المکرم ۱۲۹۰ .

* ای خدا از غم ایام بسی دلگیرم زندگانی ببرم تنگ وز عمرم سیرم
تنگ گشته است دلم از الم جور فلک شوق روی رفقا کرده بسی تأثیرم
کتبه العبد العبد محمد باقر الموسوی ۱۲۴۶ .

* ایضاً یادگار خلق الله محمد جواد ابن محمد علی الموسوی وارد
این مکان شریف شدیم در نهایت سوختگی دماغ تحریر شد از ناظرین
امید دعا هست بتاریخ بیست و پنجم شهر رمضان المبارک ۱۲۶۰ .
* کمترین ملا علی اکبر .

هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم
* بتاریخ بیست و چهارم شهر ذی حجه الحرام ۱۲۳۱ با اتفاق لطف علی
و شریف و آقا جونی در این مکان وارد شدیم انشاء الله خداوند مرا و جمیع
بندگان را سلامت بدهد آمین یارب العالمین .
* بتاریخ دوشنبه ۱۷ شهر ربیع الثانی با اتفاق نورچشمان اطفال
وارد این مکان شریف شدیم و بجهت یادگاری این چند کلمه تحریر شد .
قناعت پیشه را روزگار خوش گذرد والسلام .
* در همان شاه نشین دست راست نوشته :

«بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد
ولم يكن له كفواً احد.»

بتاریخ ۲۰ شهر ربیع الثانی ۱۲۲۵ یادگار محمد ابراهیم مشهور
پوستین فروش وارد این مکان بهشت نشان شدم .

ایدل بکام خویش جهان را تودیده گیر
 در وی هزار سال چو نوح آرمیده گیر
 بستان باغ را بنگر اندر آن بسی
 ایوان و قصر را بفلك سرکشیده گیر
 هر گنج خسروانه که شاهان نهاده‌اند
 آن گنج خسروانه بچنگ آوریده گیر
 هر نعمتی که هست بدنیا تو خورده‌دان
 هر لذتی که هست بعالم چشیده‌گیر
 ملك سکندر و زر قارون و عمرنوح
 این هرسه کس ندیده و لکن تو دیده گیر
 چندین هزار اطلس دیا و زرنگار
 بیریده دان بقامت در آن آرمیده گیر
 هر جا که هست بنده به بلغاروروم و ترك
 آن بنده را بسیم و زر خود خریده گیر
 بر اسبهای تازی و زینه‌های زرنگار
 بنشسته‌دان و روی زمین را تو دیده گیر
 با دوستان مشفق و یاران هم‌نشین

.....

زو زنگ سنج و بانگ رباب و صدای نی
 این همه را شنیده گیر
 ناگه اجل درآید و گوید مجال نیست
 آنگاه پشت دست به‌دندان گزیده گیر

این چند کلمه را محمد نوری ولد کر بلا محمد شفیع کارد گرساکن در کاروانسرا باتفاق جمعی از دوستان و آشنایان وارد این مکان بهشت نشان شد و نوشت. خداوند والدین کسی را رحمت کند که نظر بخط حقیر کند و طلب مغفرت برای این روسیاه کند بحق محمد و آله و مر که سیاه کند بلعنث خدا و نفرین رسول گرفتار شود .

✽ ایضاً :

با تو بخرابات اگر گویم راز به زانکه بمحراب روم بهر نماز
ای اول و آخر همه خلقان توایم خواهی تو مرا بسوز و خواهی بنواز
✽ بتاریخ ۴ شنبه ۲ شهر جمادی الاول ۱۲۹۲ اقل عباد الله عباس
شعرباف و آقامحمدی شعرباف و آقا علی شعرباف وارد این مکان شریف
گردیدیم و با یکدیگر بیعت نمودیم و صیغه برادری خواندیم و از
شفقت دوستان بما بسیار خوش گذشت .

✽ بسم الله الرحمن الرحيم

زابتداء امام زمان مرتضی علی

پیش روی خلق جهان مرتضی علی

چون رسیدم در این خجسته مقام

گفتم یا ذالجلال والا کرام

هر کس این دعا بخواند حق تعالی او را بیمارزد و اعتقاد او باید

درست باشد «لا اله الا الله محمد رسول الله علیاً ولی الله» یادگار محمد هاشم .

✽ ایضاً :

بهر دیار که رفتم بهر چمن که رسیدم

بآب دیده نوشتم که یار جای تو خالی

یادگار علی اکبر ابن استاد آقا بتاریخ ۸ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۵۷.

* ایضاً :

گیرم که روز حشر سر از خاک برکنم

آن دیده کو که جانب قاتل نظر کنم!

گیرم به عزم شکوه تو انم سرش گرفت

آن دستم از کجاست که خاکی بسر کنم!

با سوز عشق او چه تو انم به حشر گاه

ننگ آیدم کز آتش دوزخ حذر کنم!

هر کس خط مرا پاك كند بنفرین خدا و رسول گرفتار شود. یادگار

ابو القاسم ولد مرحوم آقا علی در سنه ۱۲۵۵.

* ایضاً :

گر عمر بصد هزار سالم باشد آخر چکنم زمین قرارم باشد

این خط شکسته را از آن بنو شتم تا از پس مرگ یادگارم باشد

یوم چهارشنبه ۷ شهر ذی قعد ۱۲۱۱ باتفاق جمعی از رفقا وارد این مکان

بهشت نشان شدیم و در همان روز انگشتی را گم کردیم مستدعی آنکه گم

شده ما پیدا شود بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین. کتبه حقیر الفقیر

اقل خلق الله ابن سلاله الانجاب میر ابو طالب اصفهانی .

* ایضاً بتاریخ یوم شنبه ۱۶ شهر ربیع الثانی کمترین اقل خلق الله محمد

مهدی ابن مرحوم حاجی محمد ابراهیم تاجر اصفهانی در کمال شکستگی

دل امید که جناب اقدس الهی حوایج جمیع شیعیان و محبان علی بن-

ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه را بر آورد.

* ایضاً :

هر کس که بداند و بداند که بداند اسب طرب خویش به گردون بجهاند
 هر کس که نداند و بداند که نداند ناچار خر خویش بمنزل برساند
 هر کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند

این نو شتم تا بماند یادگار من نمانم خط بماند روزگار
 * یادگار میرزا داود ولد مر حمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه
 میرزا محمد اسمعیل بتاریخ ۲۸ شهر جمادی الثانی ۱۲۶۸.
 در شهر تو در نایاب یکی است

افعال قبیح و رسم و آداب یکی است

دیگر به چه رو بماند اینجا عرفی

در مملکتی که دوغ و دوشاب یکی است

* بتاریخ ۱۳ شهر ذی حجة الحرام ۱۲۱۴ با جمعی از دوستان وارد
 این مکان بهشت نشان شدیم و این چند کلمه قلمی شد . کتبه العبد محمد
 علی گم نام ۱۲۱۴ .

هر جا که رسم برد و دیوار نویسم فریاد ز محرومی دیدار و دگر هیچ

* ایضاً :

ز انقلاب حوادث نمیشود آزاد

کسی که راست گذارد قدم براه سلوک

طلای طینت هر کس که هست پاک عیار

به نقش غم درم خاطرش بود مسلوک

حقیقت نفس الامر حالتی برای حقیر پیدا شده که با احدی از
 آحاد ناس بهیچ وجه من الوجوه اعتقاد ندارم. چرا که با هر کس
 معاشرت نمودم از او خلاف دین داری و ناخشنودی اخلاق عالم
 ملاحظه شد. نمیدانم چه زمانه‌ایست، کسی را ندیده‌ام خدا را
 منظور نظر بیاورد نه از عالم نه از جاهل، اما جاهل که بجهت نادانی
 عذر از او باید خواست، اما عالم چرا باید دین رسول الله را دکان خود
 قرار بدهد و عوام را بفریبد؟ مگر اعتقاد باز گشت بسوی رسول الله و مؤاخذه
 آن بزرگوار در محشر ندارند؟ والله اگر این دین داری باشد هزار مرتبه اهل درب
 خانه و کسانی که ملاها ظالم میدانند آنها را و بعوام باسم ظالم می‌شناسانند
 آنها را دین و عدالت آنها زیاده‌تر می‌باشد. اگر کسی ظلمی نسبت بکسی کرده
 باشد و نصف شب بر در خانه ظالم به داد آنکس خواهد رسید همان نصف
 شب و بر در خانه آقایان اگر بجهت قتل که واقع شده باشد میان روز و روی،
 آقا متحمل نمیشود خاصه اگر فقیر باشد که منفعتی برای آقا نداشته باشد
 همه رشوه خوار همه دنیا دار همه متکبر همه ریا کار؛ يك قدم بر نمیدارند از
 برای خدا اگر اندکی چشم کسی باز شده باشد می‌بیند که آقا حرف نمیزند
 مگر از دنیا بجهت آنکه محبوب او دنیا واقع شده و هر کس دوست دارد
 از محبوب خود در هر جا سخن بگوید. می‌بینی فراشها از غلق رفتن همیشه
 با هم خوش دارند بگویند و صاحب هر صنعت و هر کسی خوش دارد
 همیشه هر جا از صنعت و کار خویش سخن بگوید.

آقایان هم چون دنیا را دوست دارند همیشه، زراعت امسال

خوب نشده بود و جنس هم که قیمتی ندارد و که را امسال مشرف و ظایف نموده اند و مستمري را تومانی چند خرید و فروش مینمایند، از این گفتگوها اگر دمی فارغ شوید مسجد که جمعیت بیشتر شده بود؛ حاکم، به که ارادت دارد؟ مسجد که میرود، وهی میخوانند قوت زیاد پیدا کنند و بر خلق خدا بتازند. ثلث فلانرا نباید فلان تصرف نماید. این ملك مجهول المالک میباشد باید ضبط گردد. باری والله و بالله و تالله ای مردم که اگر پیغمبر شما یا امامهای شما یا یکی از علمائی که دین خود را از آنها اخذ نموده اند و پیرو امام خود هستند اگر چنین باشند یا بوده اند امان از دست این خلق نادان! امان امان!

اگر این خرها نروند و جمعیت دور آقا نکنند کجا آقا میتواند از رای و خواهش خود حرف بزند و ببندد و حکم بغیر ما انزل الله جاری نماید و خود خلق متحمل شوند. خداوند تو را بحق سید شهدا سلام الله علیه قسم میدهم که این خلق نادان گمراه را هدایت فرما. کتبه محمد اسمعیل ولد مرحوم حاجی محمد حسین عمری ساکن مبارکه جرقویه علیا فی ۴ شهر صفر ۱۲۸۱.

در اصل گنبد به نزدیک محراب در دست چپ به جهت تظلم به خویش تحریر نموده بود.

* ایضاً چون در این وقت بسیار دلتنگ و دل آزرده از دست روزگار بودم این چند کلمه را قلمی نمودم.

آقا سید حسین و آقا میرزا و آقا سید مهدی و آقا سید هادی ولدان

مرحوم میرزا كوچك ولد مرحوم آقا سيد مصطفى ساكن چهار سوق
شیرازیها ولد آن مذکور الحال ساكن مقبره سيد فاطمه میباشند ،
و گردنهای ایشان بقدر گردن فیل میباشد! ملکی را که تقریباً یازده جریب
شاه میباشد از آقامیرزا سیدنواده مرحوم میر محمد صادق ساكن مقبره سيد
فاطمه مذکور اجاره کرده اند و فلوسی وجه اجاره باو نمی دهند و میرزا
سیدعلیل و ناخوش و مبتلا بناخوشی چند میباشد و باحال ناخوشی شب و
روزی صد دفعه به آقا سید حسین مذکور میگوید وجه اجاره ملك مرا بده ،
نان ندارم ، معطل میباشم . ایشان در مقام مساهله و سر همبندی میگویند نداریم
و گاهی وعده میدهند و خلف میفرمایند! خداوند بزودی طناب عمر سيد
حسین را پاره کند و جوان مرگشان کند و بیچندین عذاب معذب باشند .
یکی از آنها محالست با عمر باشد . هر که این خطر اسپاه کند مثل شمر باشد ،
و باگناه ابن زیاد شريك باشد .

* ایضاً در اصل گنبد در زاویه اول دست چپ این پر حرفی و

مزخرفات نوشته :

بتاریخ ۲۸ شهر ذی قعدة ۱۲۸۲ صبح بود در خانه یعنی
بالاخانه خوابیده بودم در عالم خواب صدای آشنائی راشنیدم . سرم را از
زیر لحاف بیرون کردم دیدم هم قطار خودم حاجی ملازم قبله گاه خودم آقا
میرزا محمد حسن میباشد . رفتم در اطاق دیدم صاحب خودم آقامیرزا
محمد حسن و مخدوم مکرم آقامیرزا عباس و اخوی میرزا محمد هاشم
نشسته اند و صحبت میدارند . قرار گرفت که برخیزند و تشریف فرمای بازار

شوند. برخاستیم و آمدیم تا سرچوب، با با حسن بیدابادی معذومی میرزاهاشم میخواست که از طرف مسجد حکیم برود. لہذا اورا مانع شدیم او ہم باتفاق آمد تا اینکه رفتیم درب دکان یکی ازدوستان واقعی یعنی آقا علی بلور فروش نشستیم بصحبت داشتن و آنجا در نہایت دماغ چاقی صحبت شد . قبلہ خودم آقامیرزا محمد حسن بناداشتند کہ خدمت جناب حاجی محمد علی برسند بجهت اینکه ایشان تازہ از کر بلا تشریف آورده بودند در این گفتگو بودیم کہ یکی از ملازمان آقای امام سلمہ اللہ تعالی شرف حضور آقامیرزا محمد حسن را بہم رسانید. ایشان را گفت کہ آقای امام بیرون تشریف دارند . برخاستیم رفتیم رو بمسجد جمعہ .

این کمترین اخلاص کیش با قبلہ خودم آقامیرزا عباس در مسجد در خدمت میرزا محمد مہدی نشستیم بہ قلیان کشیدن ، ودو قلیان آنجا صرف کردیم تا آنکہ آقا میرزا محمد حسن از خدمت ذی سعادت امام جمعہ برگشتند و آمدیم در بازار دربان ولایت فاتحہ خواندہ شد.

آمدیم در ثانی درب دکان آقا علی، قلیان دیگر ہم کشیدیم از آنجا حرکت کردیم در میدان شاہ بخیال آنکہ برویم در خانہ دوستی اما چہ دوستی بلکہ از جان خود دوستری ، رفتیم در مسجد شاہ قدری از بام در زیر تفحص و تجسس آن دلبر شوخ و شنگ و اجلاف و قشنگ را کردیم. اورا نجستیم آمدیم درب خانہ معشوق، اما قبلہ گاہی آقامیرزا محمد حسن مادونفر را مانع بودند کہ نروید گویا بہمراہی مادست دادہ بودیم. لہذا ما دونفر رفتیم درب خانہ را کوفتیم وراہ رفتیم. شخصہ

خبر آورد. قلم اینجا رسید و سربشکست. از روزنه در نگاه کردیم هر دو برقص آمدیم.

سامع و قابل بیادش مشعله سوز کردیم خوب کردیم. یاد یاران یار را میمون بود خاصه کان لیلی و این مجنون بود خلف بود اما برگشتیم و آمدیم تا در این مکان شریف نان و ماست و پنیری اینجا صرف شد و قلبانی کشیدیم و حرف از همه زده شد تا اینکه قبله گاهی آقامیرزا عباس گفت: کاش يك پسری بسیار خوبی پیدا می کردیم و هر سه نفر با هم شريك ! خواستم دوسه هزار کلمه یادگار نوشته باشم این چند کلمه را مصدع اوقات آن کسانی شدم که میخوانند. اما هر کس هرزه بگوید فحش بدهد جناب مرتضی علی چنان بکمرش بزند که بمثل خیار تر بدونیم شود و هر چه چنار در این مدرسه هست بکاف و سین زن و خواهر زن و مادرش که فحش بدهد یا پاك کند.

این نوشتم تا بماند یادگار من نمانم خط بماند روزگار
کتابه العبد المذنب الخاطی الحقیر فقیر المحتاج الی رحمة الله ابن-
میرزا نصر الله زین العابدین مشهور بافغان ۱۲۸۲.

* ایضاً یادگار کمترین محمد حسین ولد ارجمند مرحوم مغفور حاجی محمد کاظم تاجر اصفهانی الشهیر بکرمانی، در یوم جمعه بیست و هفتم صفر المظفر سنه ۱۲۸۹ هنگامیکه باران می آمد قلمی گردید.

در شب بیست و هشتم ذیحجه الحرام ۱۲۸۲ بادوستان مهربان و یاران موافق مخدوم گرامی مشهدی عباس و اخوی مشهدی حسین و صاحبی محمد

هاشم و آقاسید باقر آمدیم درین مکان، اول صبح در هشت بهشت بودیم در بالاخانه. در این بین سرکار نواب مستطاب قمررکاب فلك جناب خورشید احتجاب مالك رقاب عطارد کتاب بهرام عتاب امجد اشرف و الاشاهزاده اعظم و ملکزاده معظم ادام الله ایام دولته و اجلاله یمین الدوله روحنا فداه تشریف فرما شدند. ما از آنجا بیرون و بچهارباغ بالارفتیم و بعد در این مکان شریف آمدیم و این بنده کترین اینچند کلمه راقلمی و تحریر نمود والسلام.

* ایضاً در روز پنجشنبه هشتم شهر رجب المرجب ۱۲۵۷ قدری دماغ حقیر سوخته بود بجهت تفریح دماغ باتفاق سرکار میرزا محمد رضا و برادر خود وارد این منزل چون بهشت شدیم و قدری خربوزه گرفته تناول فرمودیم و حضرات را خواب در ربود. کترین بافسردگی دماغ بدین چند کلمه مصدع اوقات نگرندگان گردیده. استدعا آنکه حقیر را از دعای خیر فراموش نکنند والسلام.

* بتاریخ ۱۶ شهر رجب المرجب باتفاق اخوی اعزی برادر مهربان آقا یوسف وارد این مکان جنت نشان شدیم. امید که جناب باری مطالب مشروعه جمیع شیعیان علی بن ابی طالب را برآورده گرداند و مطالب دنیا و عقبی ما روسیاه را برآورد. یادگار حقیر فقیر المذنب العاصی ملا عبد الله قزوینی مشهور بملا جعفر.

هزاران رحمت حق بر کسی باد که کاتب را بالحمدی کند یاد

روز محشر که خداوند کریم از سر لطف
 در جنت به غلامان علی بگشاید
 ای محبسان ابا بکر و عمر غم مخورید
 که خدا بهر شما هم در کی بنماید
 * بتاریخ یوم جمعه ۱۴ شهر ربیع الاول ۱۲۲۱ با اتفاق مخدومی میرزا جعفر
 و آقا محمد ابراهیم وارد این مکان شریف شدیم. امید هر که وارد این مکان
 بشود داعی را بدعای خیر یاد نماید. اقل السادات سید علی ولد ارجمند
 خیر الحاج حاجی سید هاشم.

* ایضاً در گنبد شاه نشین دست راست:

طغرل چو پریشان بکند زلف چلیپا

بر چشم رقیبان بنماید شب یلدا

با چند نفر از دوستان آمدیم در این مکان. چون مخدوم گرامی نوشته
 بود بجهت یادگار قلمی شد. دیگر مقام نبود که از این يك فرد زیاد تر بنویسم.
 التماس دعا از طغرل دارم، زیاده جسارت نمیدهم که خواننده را ملال
 بگیرد.

* بتاریخ دوازدهم شهر شعبان المعظم ۱۲۹۱ یادگار سید باقر.

* ایضاً :

افسوس که عمر آدمی يك نفس است

آن يك نفس هم بهر هوا وهوس است

بهر صورت روزی از روزهای تابستان باجمعی از جماعت احباب

آمدیم در چهار باغ. مهمان آقارضا ولد آقا جون بودیم و بعد از توت خوردن اراده رودخانه نمودیم و رفتیم در توی رودخانه و وارد آب شدیم که رفع حرارت توت را نمائیم که ناگاه حسین نامی توی آب غرق گردید و حضراتی که در بالا بودند به حضراتی که در توی آب بودند هر چند فریاد میکردند که بگیرید، حضرات توی آب پس پس میرفتند. اینقدر طول کشید که توتهای در توی شکم ماها بعوض هضم شدن از تشویش آب دوغ گردید!

آخر الامر جناب اقدس الهی او را نجات داد و بعد از آن که از این تشویش و قهره نجات یافتیم برگشتیم و آمدیم در این خانه مقدس، و خواهش دوغ بهم رسانیدیم از بسکه ترسیده بودیم. پنج قدح بزرگ یکمنی آبدوغ ساختیم با خیار! از قهره نفهمیدیم در چشمان میریزیم یا دردهن! بهر صورت امروز در چندین جا بما خیر گذشت والا هلاک شده بودیم. هر که پاك كند یاسیاه كند خدا خود او را و عیال و اطفال او را بغرق آب كند آمین یا رب العالمین. بتاريخ یازدهم شهر ذیقعدة الحرام سنة ۱۲۷۰.

* ایضاً تمام خلایق که در این منزلها خط نوشته اند همگی صاحب کمال بوده اند الا حقیر و سیاه، نه گوش دارم نه هوش. دلتنگ در دنیا هستم خداوند را قسم میدهم بحرمت انبیاء و اولیاء و شیعیان آن کسانی که در این مسجد آمده اند و یادگار نوشته اند، حاجات مشروعه آنها را بر آورد، از تصدق سر آنها گوش مرا شفا بدهد. بتاريخ بیست و پنجم صفر ۱۲۴۸ اقل خلق الله محمد حسین طایفه جلایر المسکن اصفهان.

* ایضاً وارد این مکان شریف شدیم و ساعتی در اینجا بودیم و ساعتی هم رفتیم در حجرهٔ ملاحسن. التماس دعا و فاتحه دارم. از دوستان و شیعیان علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه هر که داخل این مکان شریف بشود، این روسیاه را بدو کلمهٔ فاتحه یاد آورد، و ما هم دعا و دوستان را گفتیم و رفتیم و از دنیا رخت بستیم و رفتیم، رخت بستیم و دل برداشتیم، صحبت دیرینه را بگذاشتیم. ای عزیزان تمامی توانید از برای آخرت کاری بکنید که وقتی میروید دست خالی نرفته باشید.

السلام ای بعدما ای بندگان رفتنی بر شماها باشد این منزلگه ناماندنی دنیا را اعتباری نیست.

ایکه دستت میرسد کاری بکن پیش از آن که ز تو نیاید هیچ کار
بتاریخ یوم دوشنبه هجدهم شهر محرم الحرام ۱۲۲۳.

* ایضاً یادگار سید ابوالقاسم ولد مرحوم سید اسمعیل بناء من محال سمیرم، روزی با مخدوم مهربان کربلا محمد سودرجانی وارد این مکان شریف شدیم با حالت خراب و احوال پریشان از دست حاجی محسن شیرازی! خداوندا بحق رسالت اورا و پدر اورا با ابوبکر و عمر عثمان محشور بگردان چرا که قدری پول باین حقیر داده بود و دو مقابل بس گرفته بود و باز هم اذیت ماها میکرد و هر که خواند توقع دارم اورا عنت کند فی ۶ شهر جمادی الاول ۱۲۸۵.

* ایضاً نوشته بود.

ردیرو خرابات کسی سیر نشد از مردن آدمی زمین سیر نشد

گفتم که به پیری برسم توبه کنم بسیار جوان مردیکی پیرنشد
 در مسجد شاه آمده ایم بهر نماز کو تاه شد الحمد خطاهای دراز
 به تاریخ ۲۲ شهر رجب المرجب ۱۲۸۸ باتفاق آقا ابوطالب و آقا
 زین العابدین و آقا علی و آقا حیدر وارد این مکان شریف شدیم و این چند
 کلمه بیادگار قلمی شد و امید دارم از دوستان که این روسیاه را ازدعای
 خیر فراموش نکنند کاتب الحروف کاظم .
 * ایضاً :

دستم بزیر خاک چو خواهد شدن تباه یارب بیادگار بماند خط سیاه
 در بهترین وقتی از اوقات و نیکوترین ساعتی از ساعات باتفاق
 عالی حضرت آقا محمد تقی مشهور بطهرانی در یوم سه شنبه شهر ذی قعدة الحرام
 وارد این مکان شریف گردیدم. الهی بحرمت پنج تن آل عبا که از سرگناهان
 جمیع برادران مؤمن حقیر در گذر و حوائج جمیعشان را بر آور و از تصدق
 سر جمیع دوستان باین روسیاه پر گناه نظر لطف و مرحمت بفرما و در همین
 روزها قسمت مان بفرما بزیارت کربلا مشرف شویم . و قبور ائمه هدارا
 در همین روزها نصیب و قسمت بفرما این روسیاه را. هر که نظرش بر این
 خط افتد التماس دعا دارم.

* ایضاً نوشته بود که یادگاری بنویسم که هر گاه برادران بنظر انصاف
 در آن بنگرند متدین و دین دار گردند چرا که از زبان خدا و رسول او
 مینویسم نه از پیش خودای برادران دین دار والله اعلم آل محمد علیهم السلام
 آنست که از آل محمد تراوش کرده باشد از ایشان مأثور باشد و روایت

از ایشان شده باشد و در اخبار و آثار ایشان باشد نه آنکه علم را از عقل خود بردارند از رای خود چیزی بگویند از عرف و عامه این مردم چیزی بگویند آن علم، علم ائمه نیست علم پیغمبر و خدا نیست پس رسمش در دست بعضی از مردم هست و تحقیقش در نزد جمعی از شیعیان هست. همه میگویند بر دین محمد و آل محمدیم. لکن دین محمد و آل محمد آنست که فرموده اند: در دین خدا متابعت آثار ما را کنید. شیعه ما کسی است که متابعت آثار ما را کند «لا تأخذ الا عنا تکن منا» مگیر علم خود را مگر از ما و اگر چنین کنی و نگیری مگر از ما آنوقت از ما حساب میشوی «من اتبعنی فانه منی» هر کس متابعت کند خدایا پیغمبر یا امام را فرق نمیکند از آنها است لکن آنکه بعقل خود میگویند نه از خدا گفته نه از رسول و آلش گفته. در میان سنی قرار اینست که مجتهد نام علما ایشانرا نهاده اند و هر که رای دارد مجتهد است بجهت آنکه جمیع احکام را سنن از پیغمبر ندارند دین پیغمبر در نزد آل نیز بود و آنها از آل پیغمبر روگردان شدند به این جهت جمیع دین را نداشتند. مجتهدان در میان آنها پیدا شدند و آنها مجتهد گفتند یعنی کوشش کننده که آنچه را از پیغمبر نداشتند کوشش کنند و بفهمند اما نه این است که اجتهاد در مقابل نص نامربوط است جائی نص ندارد اجتهاد میکنند بجهت آنکه اجتهاد در مقابل نص نامربوط است پس اجتهاد در جائی باید کرد که خدا و رسول چیزی نفرموده باشند پس مجتهد کسی است که بگوید چیزی را که نه خدا گفته باشد نه رسول گفته باشد.

حالا فهمیدی که جای اجتهاد کجا است آنجا است که نه خدا گفته

باشد چیزی نه رسول (ص) . پس مجتهد کسی است که میگوید چیزی را که نه خدا گفته باشد نه رسول . حالا این مجتهد است و این رأی توی سنی است . بیشتر ها چون این ولایتها دست سنی بوده است ، اندک زمانی است شیعه شده اند و سنیها رفته اند بقدر هفتاد هشتاد سال بیشتر نیست دوروبر این ولایتها همه افغان بودند . در زمان صفویه اینجا ها همه سنی بوده اند . این عباس آباد را همه را افغان قتل کرده اینجا ها دست سنی بوده . الان در راه خراسان چه بسیار دهاتش که هنوز سنی هستند و علمای سنی را میگفتند مجتهد رای هم داشتند . جائی که پیغمبر چیزی نفرموده بود اجتهاد میکردند . پس این رای مصطلح در میان سنی بود که رای فلان مجتهد چه چیز است و برای فلان مجتهد ما راه میرویم بعد از آنی که شیعه روی کار آمد و ولایات ، شیعه خالص شد این شیعه ها هم بعادت قدیم مجتهد گفتند ، لکن در میان شیعه مجتهد نیست هیچ امامی نگفته مجتهد بگوئید . راویان اخبار و محدثان و راویان آل محمد بگوئید ، لکن اسم این بیچاره ها را هم مجتهد گذاردند از آن بابت است شیعه مجتهد ندارد نباید از خود داشته باشد . عمر روزی که خلیفه شد حکامی که باطراف فرستاد حکم کرده به آنها که در قضیه هائی که برای شمار و میدهد اجتهاد کنید و مجتهد بشوید . او یاد مردم داد اجتهاد را . اجتهاد از طریقه ایشان است . حالا علمای ما را هم این اسم را بر سرشان گذارده اند . اینجا را هم مجتهد میگویند ، هرگز مجتهد نیستند . علمای شیعه راویان حدیث اند حامل علم محمدند ، از خود رای ندارند ، رأی فلان مجتهد اینست این از الفاظ سنیهاست خیلی چیزه .

است که از سنیها مانده مثل انگشت شهاده که میگویند انگشت شهاده کدام است توی کتابهاشان هم می‌نویسند که بانگشت شهاده اشاره کنند. این مال سنیهاست. سنیها وقتی که نماز میکنند وقت تشهد این ناخن راستشان را بلند میکنند و میگویند: «اشهد ان لا اله الا الله» و ناخن چپشان را بلند میکنند و میگویند: «اشهد ان محمدا عبده و رسوله» توی سنی اسم این ناخن را انگشت شهاده میگویند. حالا توی شیعه هم مانده این اسمی است از آنها هم چنین این پاشویه‌ها، جوض پاشوی، یعنی چه؟ این از همان روز تسنن مانده. سنیها وضو که میگیرند پاشانرا می‌شویند عوض مسحی که ما میکشیم هم چنین این حوضهای دو کروی درست میکنند فلتین درست میکنند. مشهد خیلی هست لفظ فلتین هم از سنیهاست مانده.

حالا هم بجهت آنکه مردم تازه دست از سنی‌گری برداشته اند یکپاره الفاظ همانها در توشان مانده خیلی عادات که در میان مردم مانده از آنوقتی است که هنوز مسلمان نشده بودند و گبر بودند این سفره‌سبزی که می‌چینند از گبرهاست آتش بیام روشن میکنند، شیر برنج بآب میدهند کار گبرهاست. جنها را میهمانی میکنند دختر شاه پریان را میهمانی میکنند روزه بی بی سه شنبه میگیرند اینها همه از مذبههای جاهلیت است که در میان مردم مانده و بهمان عادت قدیم هنوز میگویند. همچنین این اسم مجتهد هم از عهد تسنن مانده است اسم علمای بیچاره را مجتهد گذارده‌اند، میگویند: رأی آقا اینست. رأی کدام است؟ آقا بیزار از رأی است. مجتهد کدام است؟ آقا مجتهد نیست علماء راویان اخبار

آل محمد علیهم السلام اند.

باب علمی بود که بمقتضای اخبار آل محمد بر شما نوشتم که اگر با هوش باشی هزار باب برای تو مفتوح میگردد و دین تو کامل میگردد. حرره محمد جعفر بن محمد کریم دهاقانی فی سنه ۱۲۸۴ .

✽ ایضاً نوشته بود پادشاه جمجاه ملایک سپاه محمد شاه خلد الله ملکه قبل از نشستن بتخت سلطنت و پادشاهی در مسجد شاه در صفة زیر گل دسته بخط مبارک نوشته و از روزگار و خلق روزگار شکایت فرمود: بعد از یک سال و نیم باد و سال خداوند عالم سلطنت را به ایشان عطا فرموده خداوند دولت ایشان مستدام و متصل نماید. بدولت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه و قلب ایشان را بارعیت رؤف و مهربان فرماید و جور و ظلم ضباط و عمال اصفهان را از سر رعایا کم بگرداند و بعضی از رعایا که استحقاق جور کشیدن دارند که بآتش آنهاست که بیگناهان هم میسوزند خدا آنها را تلف کند. حرره محسن انصاری فی سنه ۱۲۵۱ .

ایضاً :

میزان عمل روز جزا دست علیست فردوس برین خانه در بست علیست روزی از روزها وارد این مکان شریف شدیم و جمعی از دوستان و آشنایان بودیم و بقدر چهارده ریال خرج کردیم. اینقدر صدمه خوردیم و بسیار بدگذشت که از نوشتن آن عاجز هستیم باری چه نویسیم از غصه بسیار، بعد از یک سال که از منزل خود بیرون آمدیم جهت تفریح اگر چه ناشکری میباشد و همه این صدمه‌ها بجهت ناشکری بر شخص وارد می آید و الحقیقه

کسی اندک شعوری داشته باشد می بیند که هر چه باو می رسد از عمل خود اوست چه درد نیا و چه در آخرت بهشت رفتن و جهنم رفتن از عمل خود شخص است منتهاش آنست که تو چشمت باز نشده و چشم برزخی و آخرتی در دنیا بهم نرسانیده تا فایده اعمال خود را در برزخ و قیامت در اینجا ببینی. اعمال نیک و بد تو در این دنیا نقاب دارد همینکه از این دنیا بعالم مثال می روی چشم مثالی تو باز میشود. اعمال نیک و بد شما هم نقاب از رو بر میدارد می بینی شرابی که در دنیا خورده بودی سگک درنده شده، مارگزنده شده، آتش سوزنده شده مثلاً؛ و هکذا می بینی در قیامت در حضور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و اوصیا و اولیا و جمیع خلق شخصی مست از شراب، و پیاله در دست دارد و دست دیگر در گردن معشوقه خود در آورده می افتد و می خیزد و می آورد او را پای میزان حساب و دیگری می بینی در موضع زنان نشسته و هکذا از آن طرف شخص نماز گزار را می بینی رو قبله با خالق خود در راز و نیاز است جمعاً اعمال خود ماست و خاصیت اعمال خود ماست که عایدمان میشود بعینه مثل آنکه چای خاصیتی دارد و دارچینی خاصیت دیگر. توصیف هر کدام نمودند بخاصیت او عما قریب خواهید رسید. خداوند همه دوستان امیر المؤمنین از شر شیطان و نفس اماره محافظت نماید و براه راست هدایت فرماید.

هر چه کنی بخود کنی و هر همه نیک و بد کنی

به تاریخ ۲۷ شهر رجب المرجب ۱۲۸۶ کاتب الحروف میرزا تقی
ولد مرحوم میرزا ابوالقاسم خواجوئی نوۀ مرحوم مغفور میرزا هاشم

خواجه‌ئی .

ایضاً دیده شاه:

گر گنج ابل یكایك از این گله میبرد این گله را نگر که چه آسوده میچرد!
غافل مشوز عمر که چون کشتی روان آهسته مینماید و چون باد می‌رود
یادگار کمترین خلق الله مشهدی کر معلی با اتفاق کر بلامر ادعلی آمدیم
در این مکان شریف نماز کردیم و دعا بدوستان مرتضی علی از زنده و مرده
کردیم و بیرون رفتیم . به تاریخ شهر شعبان المعظم ۱۲۴۱ .
* ایضاً تحریر شده بود :

بسم الله الرحمن الرحيم با اتفاق جمعی از دوستان و اخوی میرزا تقی
در این مکان هریك یادگاری نوشتیم .

ای منبژه پرده دارو پرده در

وی برون از پرده و در پرده در

چون سرایم من سپاست کان سپاس

در قیاس است و تو بیرون از قیاس

لایق ذکر ثنایت جز تو کیست؟

وز تو جز تو هیچکس آگاه نیست

وصف ما اندر خور اوهام ماست

ذات تو بیرون زحد و همهاست

کنه تو در پرده حسنت نهان

نور حسنت آشکارا در جهان

این چه حسنست ای جمال بی‌مثال
 کز فروغ نور خود داری جلال
 آتش شوق تو اندر سینه هاست
 جلوۀ روی تو در آئینه هاست
 سوی تو پویند و از کوی تو دور
 حسن تو بینند و از دید تو کور
 سوز مجنون از تولیلی آیتی است
 سوز وامق از تو عذرا آلتی است
 از خطا خوانند لیلی را نگار
 وز غلط گویند عذرا بود یار
 یادگار میرزا علیرضا ولد مرحوم مغفور میرزا ابوالقاسم خواجوئی
 ۱۲۸۶ .
 ایضاً :

بتاریخ یوم یکشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول من شهور سنه ۱۲۵۷
 از هجرت نبوی وارد این مکان شریف شدیم باتفاق سرکار اخوی اعزی آقا
 میرزا احمد ولد مرحوم حاج الحرمین الشریفین حاجی محمد ساکن اصفهان
 و غلامعلی چیت ساز، در اینجا آمدیم و بتحریر این چند کلمه پرداختم خدا را
 بعزت خمسة النجباء قسم میدهم که هر کس این خط را بخواند پنج صلوات
 بر پیغمبر و آل او بفرستد. خدا او را و هفتاد پشت او را بیا مرزد. راقم الحروف
 العبد الحقیر الفقیر المذنب الخاطی محمد جعفر ابن مرحمت پناه جنت

ورضوان آرامگاه آخوند ملا اسمعیل روضه خوان ساکن محله دروازه نو
 اصفهان. امید که ناظرین راقم حروف را با والدین او به دعای خیر یاد نمایند.
 الهی آمین بارب العالمین هر کس این خط را پاک کند یا سیاه کند امید که فرد
 روز نامه‌اش در فردای قیامت سیاه شود و از شفاعت پیغمبر محروم بماند .
 از صبح تا بعد از ظهر خوابیدیم و بعد از ظهر تا شام با محمد چینی فروش
 سه دفعه جماع کردیم !

* ایضاً نوشته بود:

آن تشنه لبی که کربلا مدفون است

بالینش ز خاک و بسترش از خون است

گر مرهم زخم بی حدش میجوئی

در دیده شیعیان جوی پر خون است

یادگار کمترین تقی دولت‌گر مشهور بنوحه خوان ولد مرحمت و
 غفران پناه آقامحمد دولت‌گر، هر کس بدین مکان شریف مشرف شود و این
 رباعی را بخواند باید که متألم شود تا حضرت سیدشهدا شفاعت او را در
 قیامت بفرمایند و هر کس، بر این خط منظر کند و به دو کلمه دعای خیر
 یاد کند مرا ، گلگون قبای عرصه کربلا شفاعت او را در روز قیامت
 بفرماید .

بسم الله الرحمن الرحيم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في شأن
 علي عليه السلام: «لواجتمعت الجن والانس على حب علي بن ابي طالب
 عليه السلام ما خلق الله النار.» وقال صلى الله عليه وآله وسلم: «اول ما خلق الله

نوری و انا و علی من نور واحد.» و قال صلی الله علیه و آله. «یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبی بعدی:» و قال صلی الله علیه و آله: «علی سید البشر و من ابی فقد کفر، یا علی من احبک فقد احبنی و من ابغضک فقد ابغضنی، یا علی نفسک نفسی و لحمک لحمی و دمک دمی بابی انت و امی علی حبه حسنة قسیم النار و الجنة و صبی المصطفی حقاً امام الانس و الجن.»

قال صلی الله علیه و سلم «حب علی حسنة لا تضر معها السيئة، و بغض علی سيئة لا تنفع معها الحسنه این چند کلمه بر سبیل استعجال قلمی شد باتفاق کتف الحاج حاجی محمد جعفر و مخدوم مطاع میرزا محمد حسن و اخ اعز ابو القاسم در این مکان شریف مشرف شدیم استدعا آنکه بعد از مطالعه بر مضامین از جهت کاتب و والدین او طلب مغفرت بفرمایند انشا الله تعالی. اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم علی علی و شیعتہ و جعلنا من امة محمد و من شیعة علی و الائمة الطاهرين صلوات الله علیهم اجمعین و جعلنا معهم فی الدنيا و الآخرة برحمتک یا ارحم الراحمین. حرره فی سنة ۱۲۳۵.

* ایضاً دیده شد که نوشته بود :

لغز

در آشیان چرخ دو مرغان زیر کند
 کاندر فضای ربع زمین دانه میخورند
 پرواز چون کنند ازین دامگاه چرخ
 که قاف را گرفته بچنگال میپزند
 نه از طبیعت اند نه نباتی نه کانی اند
 نه ز امهات سفلی نه ز آبای علویند

نه مشتری نه زهره ، نه مریخ نه زحل
 نه آفتاب روشن و نه ماه انورند
 هر دو منورند ولسی نه مصورند
 اینجا فرشته‌اند در آنجا پیمبرند
 هستند و نیستند و نهانند و آشکار
 چون ذات ذوالجلال نه جسم و جوهرند
 تحقیق شد که ناصر خسرو غلام اوست
 آنکس که گفت این دو گهر از چه عنصرند
 * قاسم بایبوری ۱۱۸۶ گویا تاریخ شعرش بوده:

لغز

این چیست که جا بکوه و صحرا دارد
 و اندر صف مردان جهان جا دارد
 وزهیت او جمله بلرزد عالم
 سیصد سروده شکم دو صد پا دارد
 * ایضاً نوشته بود:

صائب:

گرهند بود کعبه روم سوی کنشت
 دوزخ طلبم اگر چه هند است بهشت
 خواهم ز غلط کرده خود برگردم
 مانند نگاه غافل از صورت زشت

* ایضاً نوشته بود :

شخصی گفت که مادر تو را بخرابات ، مادر من دیده است .
جواب شنید: که مادر تو در خرابات چه میکرد ؟
✽ ایضاً بجهت سرخك و صاص نوشته در پاشنهٔ درب زیر خاك گذارد
مجرّب است: ✽ ط ۹ Q ۱۱۱ Q ۱۹۱

* ایضاً نوشته بود که: حضرت امیر المؤمنین عمار یاسر را فرمود: ای
عمار، برای دنیاغم مخور که جملهٔ لذات دنیا شش است: مطعموم و مشروب
و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم. شریف‌ترین مطعومات عسل است و
آن لعاب مگس است و بهترین مشروبات آبست و جملهٔ سیوانات در آن
مساویند و نیکوترین مشعومات مشک است و آن خون آهوست و زیباترین
مرکوبات اسب است و راکب او در مظنهٔ هلاکت است و نفیس‌ترین
ملبوسات دیاست و آن تنیدهٔ کرم است و معظم فواید منکوحات مواقعه
است و آن مجرای بول است در مجرای بول دیگری. و چون معظم لذات
دنیا بر امور خسیسه است پس معلوم است که قدر و منزلت او تا کجا است!
بجهت یادگار و تذکر نوشته شد .

* ایضاً نوشته بود: روایت است از حضرت رسول (ص) که چهار چیز
عمر را زیاد میکند: خوردن سیب شیرین در اول روز و دختران بکر خواستن
و خواب در پهلوی چپ بودن و در آب حار غسل کردن بی علتی .

* ایضاً نوشته بود: حضرت عیسی (ع) بشبانی رسید گفت: ای شبان تو
عمر را بشبانی صرف کردی. اگر علم میخواندی بهتر نبود توراً؟ شبان گفت: یا

رسول الله من شش مسئله از علم آموخته‌ام و بدان عمل میکنم و امیدوارم که به برکت همین قدر علم از رحمت خدای تعالی ناامید نباشم:

اول تا حلال یا بم حرام نخورم و هرگز حلال کم نشود که احتیاج بحرام خوردن بهم رسانم.

دویم تا راست بینم دروغ نگویم و هرگز راست گم نشود که دروغ باید گفتم.

سیم تا عیب در خود بینم بعیب کسان مشغول نشوم و هنوز از عیب خود خلاص نشده‌ام تا بعیب دیگران مشغول شوم.

هر که عیب دیگران پیش تو آورد و بگفت

بی شک عیب تو به نزد دیگران خواهد برد

چهارم تا ابلیس را مرده بینم از وسوسه او ایمن نشوم و هنوز ابلیس نمرده است تا از وسوسه او ایمن شوم.

پنجم با گنج و خزانه خدای تعالی خالی نبینم بگنج و خزانه مخلوق طمع ندارم و هنوز گنج و خزینه حق تعالی خالی نگشته که دست طمع بمخلوق برم.

ششم تا هر دو قدم خویش در بهشت نبینم از عذاب خدای تعالی ایمن نشوم.

عیسی پیغمبر علیه السلام گفت: ای شبان علم اولین و آخرین همین است که خوانده و تورا به هیچ علم و عمل احتیاجی نیست.

* بتاریخ ۱۵ شهری الحجة الحرام باتفاق عالی حضرت انخوی میرزا

علی عسکر تفرشی وارد این مکان شدیم. برادران، دنیا را وفا و بقایی نیست. چشم عبرت بگشائید و ملاحظه نمائید آنان که چنین مدرسه و چنین مسجدی بنا کرده اند آیا چه شدند که اثری از آثار ایشان نمیباشد. چگونگی ما هادل بدین دنیا بندیم! تف بردنیا و بر من که دل بدینا بیندم! العبد الحقیر الفقیر عبد الرحیم ولد مرحوم مغفور محمد هاشم.

* بتاریخ سه شنبه شهر رجب المرجب ۱۳۳۶ در هنگامیکه بندگان دیشوکت نشان ظل الهی شاه جنت مکان فتحعلی شاه رعیت و فقرای اصفهان را بدست بیست نفر حاکم زبان نفهم داده بودند که هر کدام تسلط می یافتند ده هزار تومان از برای زیر خاک از رعیت فقیر می گرفتند و بندگان ظل الهی یکدفعه تحقیق نمیفرمودند چرا بایست يك علاف زغال فروش اینهمه دولت از کجا آورد؟!

جناب باری بحق ائمه طاهرین که حضرت ظل الهی را با رعیت مهربان گرداند که مردم فقیر از دست رفتند. اقل خلق الله باتفاق اخوی میرزا مهدی در نهایت پریشانی وارد این مکان شدیم. جناب اقدس الهی بر همه دوستان خوش مقدر کند.

سریست در حقوق محبت برای ما

عشاق را بدیده کشد ابتلای ما

آدم من از بهشت به دنیا کشیده ام

تا رزق بندگیش بود در سرای ما

سرگشته کرده‌ایم بطوفان چونوح زار
 موسی شعیب باید بیضا عصای ما
 گاهی در افکنیم بآتش خلیل را
 قربان اگر چه کردپسر در رضای ما
 اره بتارك زکریا کشیم ما
 یحیا کشیم ودم نزنند در رضای ما
 ما داده‌ایم مهر سلیمان بدیو زشت
 یونس بیطن ماهی گوید ثنای ما
 یعقوب از محبت ماچشم خویش داد
 ملاح چاه یوسف او در رضای ما
 عیسی بچار میخ محبت کشیده‌ایم
 صابر نشست مثل کسان از برای ما
 نمرود را مملکت از قدرت ما رسید
 قارون غنی ز نعمت بی منتهای ما
 شاد را غنیمت چندان بداده‌ایم
 ما پروریم دشمن و سرها فدای ما
 گر پروریم دشمن گر بر کشیم دوست
 کس را مجال نیست ز چون و چرا ی ما
 دندان پادشاه عرب را شکسته‌ایم
 ایوب صابر آمده بر قهرهای ما

فرق مبارك شه دين را شكافتم
 حمد و ثنا و شكر بگفت از برای ما
 پهلوی نوردیده احمد شکسته‌ایم
 فرزند سقط گشته گوید فدای ما
 گه زهر را نصیب بکام حسن کنیم
 گه تیغ بر حسین کشد کبریای ما
 حرره علی ولد علی نقی وارد این مکان بهشت نشان با اتفاق آقا کوچک
 شدیم بجهت یادگاری.

* ایضاً نوشته بود :

شاهان جهان که این جهان داشته اند .
 بنگر که ازین جهان چه برداشته اند ؟
 در زیر زمین بدست خود میدروند

هر تخم که بر روی زمین کاشته‌اند

* ایضاً نوشته بود: ای دوستان امیر المؤمنین، در حقیقت سزاوار است
 که در این مسجد بیان اعتقادات خود را بنویسم تا نظر کنندگان در روز
 قیامت شهادت در نزد باری تعالی بدهند و بواسطه شهادت آنها انشاء الله از
 اهل نجات گردم .

ابتدا شهادت میدهم باینکه نیست خدائی بجز خدای یگانه
 بزرگ مطاع، آنچنان خدائیکه نزیایده است و نزیایده شده و نیست احدی
 مانند او، آنخدا چنانست که خود، خود را ستوده و وصف کرده در کتاب
 خود و همچنین وصف کرده است رسول او و ائمه طاهرین علیه و علیهم السلام.

در سنت و احادیث خود نیست شریکی برای او نه در ذات او و نه در صفات او و نه در کارهای او و نه در عبادت او .

و ثانیاً شهادت میدهم باینکه محمد بندهٔ او است و رسول او است و نیست خلقی در نزد خدا بزرگتر از او و شریعت او ناسخ همهٔ شریعت‌هاست و باقی است تا روز قیامت و آن بزرگوار خاتم پیغمبرانست ، و کتاب او خاتم کتاب‌هاست ، و دین او خاتم دین‌هاست ؛ و برای آن بزرگوار است هر فضیلتی بجز خدائی.

و ثالثاً شهادت میدهم باینکه علی و یازده فرزند آن بزرگوار خلیفه‌های او و ائمهٔ امامان منند و آن بزرگواران با محمد صلی الله علیه و آله و فاطمه علیهما السلام همه از يك نور و يك طینتند و از برای ایشان است هر فضیلتی بجز خدائی و نبوت .

و رابعاً شهادت میدهم که آنچه فرموده‌اند و آنچه پنهان داشته‌اند حق است و ایمان آورده‌ام بآنچه ایشان آورده‌اند و دین می‌ورزم بآنچه دین ورزیده‌اند و شهادت میدهم باین که هر چه از امور دین اتفاق دارند بر آن فرقهٔ حقهٔ اثنی عشریه همه حق است و هیچ شك در آن نیست و رد کنندهٔ بر آن و انکار کنندهٔ آن، کافر است، و شهادت میدهم باینکه دوستان ایشان دوستان خداوند و برای ایشانست ولایت من و دشمنان ایشان دشمنان خداوند و برای ایشانست بیزاری من، و شهادت میدهم باینکه هر چه در کتاب خدا و سنت رسول و ائمهٔ هدی علیهم السلام از ذکر مرگ و رجعت و قیامت و بهشت و دوزخ و آنچه متعلق بآنهاست همه حق است و صدق ،

ظاهراً و باطناً همان طور است که آل محمد علیهم السلام فرموده اند
واعتقاد کرده‌اند و دین ورزیده به این، یحفظنا الله وایاکم بالقول الثائب
فی الحیوة و فی الآخرة یادگار حسین الحسنی حرره فی سنة ۱۲۸۸ .

* نوشته بود:

والی ملک ولایت ذوالنون	او باسرار حقیقت مشحون
گفت: در کعبه مجاور بودم	در حرم حاضر و ناظر بودم
ناگه آشفته جوانی دیدم	چه جوان! سوخته جانی دیدم
لاغر و زرد شده همچو هلال	کردم از وی ز سر مهر سؤال
که مگر عاشقی ای شیفة مرد	که بدینسان شده‌ای لاغر و زرد؟
گفت: آری ب سرم شور کس نیست	کش چو من عاشق ورنجور بسی است
گفتمش: یار بتونزد یک است	یا چو شب روزت از وتاریک است؟
گفت: در خانه اویم همه عمر	خاک کاشانه اویم همه عمر؟
گفتمش: یکدل و یکروست بتو	یا ستمکار و جفا جوست بتو؟
گفت: هستم بهر شام و سحر	بهم آمیخته چون شیر و شکر
گفتمش: یار توای فرزانه	با تو همراز بود هم خانه؟
لاغر و زرد شده بهر چه‌ای؟	سر بسر درد شده بهر چه‌ای؟
گفت: رورو که عجب بیخبری	به که زین گونه سخن در گذری
محنت قرب ز بعد افزون است	جگراز محنت قربم خون است
هست در قرب همه بیم زوال	نیست در بعد جز امید وصال
آتش قرب دل و جان سوزد	شمع امید روان افروزد

امید که همه عشق‌ها حقیقی گردد. یادگار محمد رضا در شب نوزدهم
شوال باجمعی آمدیم این مکان سنه ۱۲۴۴ .

* ایضاً این قطعه دیده شده :

شنیدستم که ابراهیم ادهم
شبی بر تخت شاهی خفته خرم
بگوش وی رسید آواز پائی
ز جا بر جست چون آشفته رائی
بتدید و بگفتا کیست در بام
که دارد بر فراز تخت ما گام ؟
جوابش داد کی شاه جهان گیر
شتر گم کرده ام من عاجز و پیر !
ز خنده شاد شد شاه وز جا خاست
که هرگز آدمی در بام شتر جست !
شتر گم کرده ای اندر بیابان
شتر جوئی کنی در قصر شاهان ؟
جوابش گفت: کی شاه جوان بخت
خدا جوئی که کرده بر سر تخت
خدا جوئی نخورد و خواب آرام
شتر جوئی بود در گوشه بام !
چو ابراهیم بشنید آن سخن را
صلا در داد آن پیر کهن را

تو هم در ده صلا گر مرد راهی
 که این دنیا نمی‌ارزد بکاهی
 ببخشائی ببخشاینسد بر تو
 دری از غیب بگشایند بر تو
 اگر رحمت ز حق داری تمنا
 توام بر دیگران رحمی بفرما
 * ایضاً نوشته بود :

جامی :

گشتیم در این جزوه بقانون سبق
 کردیم تفحص ورقاً بعد ورق
 حقا که نخواندیم و ندیدیم در او
 جز ذات حق و شئون ذاتیه حق
 ملاحاجی :

ای برده گمان که صاحب تحقیقی
 و اندر صفت صدق یقین صدیقی
 هر مرتبه در وجود حکمی دارد
 گسر حفظ مراتب نکنی زندیقی
 سالک :

دادیم بیاران جهان درس سبق
 گفتیم و نوشتیم براین روی ورق

بالله که نگوئیم و نگفتیم و نگوئیم دیگر

یا حق بود این جهان یا آینه حق

✽ ایضاً نوشته بود: متذکر شوید اولیاء خدا را. رابعه عدویه هفت روز روزه داشت. چون روز هشتم بنماز مشغول شد گرسنگی از حد در گذشت. کسی بدرخانه او آمد و کاسه طعام آورد آنرا رابعه بگرفت و بنهاد. گفت: بروم چراغی روشن کنم گربه آمد و کاسه را بینداخت، آشها را بریخت! گفت: ذره آبی بیاورم و روزه را بگشایم. تا وی کوزه آورد چراغ مرده بود. قصد کرد که در تاریکی آب خورد. کوزه از دستش بیفتاد و بشکست! رابعه آهی زد چنانکه بیم بود که خانه بسوزد! گفت: الهی چیست اینکه با من بیچاره میکنی؟ آوازی شنید که هان ای رابعه، اگر میخواهی جمله نعمتهای دنیا وقف تو کنیم و اندوه خود را از دلت بازگیریم که اندوه ما با لذت بکجا جمع نگردد.

نقل است که رابعه را بعد از وفات بخواب دیدند گفتند: حال خود بگو که از منکرو نکیر چون جستی؟ گفت: چون فرشتگان در آمدند و گفتندی که: «من ربك؟» گفتم: باز گردید و خدا را بگویند که تو با چندین هزار هزار خلق پیرزن ضعیف را فراموش نکردی، من که جز تو کسی ندارم تو را کجا فراموش کنم؟ اکنون میفرستی که بگو خدای تو کیست؟

✽ ایضاً نوشته بود که: حکیمی فرمود از حال پادشاهان عجب دارم که اگر غلامی را بنوعی از علوم و صناعت مخصوص شده باشد و یا اسبی

را که بر افراد نوع خویش تفوقی دارد برایشان عرض کنند بیهای گران
 بخرند و اگر از اشخاص انسانی چیزی که بفضیلت و ادب متحلی بود
 معروض ایشان گسردانند باندك چیزی نخرند بلکه برایگان نیز قبول
 نمایند پس نيك و بد باشد که مملوك از ثمن به جهت فضیلتی مبالغه موفور
 را مستحق باشد. چون بتوسط کارگزاران همایونی اشاره ازین کار معدلت
 مدار نواب مستطاب اشرف امجدوالارو خنافدا در سید که این جان نثار زواید
 و مکررات را از قلم انداخته ننویسم، لهذا امثالاً لمرکم الاعلی مطاع.
 بعضی افراد را بدون مقدمه باید تلف نمود!

تاگل روی تو دیدم همه گلها خوارند

تا ترا یار گرفتم همه یار اغیارند

تا جان در بدن دارم دست از دامن بر ندارم

ترا من دوست میدارم خلاف هر که در عالم
 اگر طعن است در عقلم اگر کفر است در دینم
 ز دستم بر نمی آید که یکدم بی تو بنشینم
 بجز رویت نمیخواهم که روی دیگری بینم

* ایضاً:

گر از عهدت بگردم ناجوانمردم نه مردم
 عاشق صادق نباشد کز ملامت سر بتابد

* ایضاً :

اگر تو ترك محبت کنی و گر نکنی
من آن نیم که شود بندگی فراموشم

فرد

مرا بی روی تو هر روز ماهی هر مهی سالیست
نمیدانم چه روز است این چه ماه است این چه سال است این؟

فرد

فراق روی تو از شرح و بسط بیرون است
ز ما مپرس که حال درون ما چون است
بخون نوشته‌ام این سنگ را که خواهی دید
اگر چه درد درونم نشسته در خونت
من که به پیامی اگر چه دشنامی باشد یا بکتابی اگر چه عتابی باشد
از حضرت تودلشادم . چرا مضایقه می‌فرمائی ؟
دشنام بده و فحش بنویس
با من چرا مضایقه از جور میکنی

☆☆☆

چیزی نخواستم که در آب و گل تونیست
نمیگویم فراموشش بکن گاهی بیاد آور
اسیری را که میدانی نخواهی رفت از یادش
هیچ می‌پرسی اسیری داشتم حالش چه شد؟

کشته من نیم‌جانی داشت احوالش چه شد؟
 الحمدلله تو را چون من چشم از فراق‌گریان نیست و چون من
 خون از دیده روان نه ، چه دانی که بر من چه شب می‌رود !
 مکن کاری که مردم آفت جانها بخوانندت
 و گر نه سهل باشد کاری به يك جانی که من دارم

فریاد رسم نیست بغیر تو کسی
 فریاد ز دست چون تو فریاد رسی

يك سخن گفتم و دلگیر شدی لال شوم
 تا سخن گفتن من بر سر گورم آیی

گنه از بنده و غم از خداوند
 غم نیست گرم نیست بنزدك تو روی
 دل خوش كنم از دور به آهی و نگاهی
 روزی نرود بر من حسرت زده از غم
 گر بهر نگاهی بروم بر سر راهی
 سلامی از حقیر دردمندی پیامی از فقیر مستمندی
 نثار مقدم یار عزیز و دلبر با تمیزی زیبا روی مشکین موی سرو
 بالائی ماه سیمائی باد که ای سروچمن دلجوئی وای هزارستان گلستان
 رعنائی ای جواهر گر انمایه وای اختر بلند پایه!

شرح این قصه جان سوز نگفتن تا کی

سوختم سوختم این راز نهفتن تا چند

دیرگاهی است که مرغ دل شکسته بالم بقصد دانه خالت از
شاهسار بدن پرواز نموده و بشکنج زلف تابدارت گرفتار گشته و چشم
تمنا بکام روائی گشوده، چون دانستم که کام نتوان یافتن در راه عشق
الابصر، سبحان الله چه عشقی که هر که چون تیر راست نشسته بشست در نیامد،
ما شاء الله چه ناول اندازی که مبارزان همه بر قلب سپاه زنند او بر قلب زنند.
* ایضاً نوشته بود: اردشیر بابک از سلاطین نامدار بوده و پادشاهان
کامکار، بفرمود تا بر سه رقعہ سه خط نوشتند و یکی از غلامان خود
سپرد و گفت: چون در مجلس حکم نشانه تغیر مزاج بر ناصیه من ظاهر
گردد و آثار غضب و خشم در روی و چشم من پدید آید. پیش از آنکه حکم
کنم یک رقعہ بر من عرض کن و اگر بینی که آتش غضب فرو نشست
متعاقب آن رقعہ دوم بمدد فرست و اگر احتیاج افتد رقعہ سیم بنظر من
در آور .

مضمون رقعہ اول آن بود که تأمل کن و عنان ارادت در قبضه
نفس اماره من که مخلوق عاجز و خالق قویست که ترا هست کرده . و
فحوای رقعہ دوم آن بود که صبر پیش آرو با زیر دستان که ودیعت
کود کانند بشتاب کاری معامله مکن و بر ایشان که مغلوب تواند رحم
کن تا آن که بر تو غالب است مکافات آنرا بر تو رحمت کند. و بر رقعہ سیم
نوشته بود که در این حکم که خواهی کرد از شرع تجاوز مکن و از
انصاف در مگذر.

توسن خود تند مساز آنچنان کش نتوان باز کشیدن عنان
حکم چنان کن که ز روی نسق راست بود حکم تو با حکم حق

* نوشته بود :

شیخ منصور پوشنجی فرموده که: هر که زبان را نگهدارد از عذر
خواستن برهد. از کلام شاپور است که: «لا عصمة الا بتوفیق الله تعالی»
و شهرنیشاپور از محدثات اوست.

❦ ایضاً دیده شد که: از بزرگی نقل است که روزی در بیمارستان
بغداد میگذشتم. جوانی دیدم خوب روی جامه‌های دیبا پوشیده بر حصیر
کهنه نشسته و زنجیر برپای و هر دم بردست و خلقی بر او جمع آمده،
میگفت :

در عشق تو انگشت نمای زن و مردم

هر لحظه فزون است ز اندوه تو دردم

نزدیک او رفتم و از حقیقت احوال سؤال کردم و گفتم: اگر
حاجتی داری بگویی؟ گفت: وصال دوست ای عزیز! اگر میتوانی نزدیک
سرای احمد دهقان سرابی است طراز رو بقبله .

قبله من سرای آن ترساست جان من در هوای آن ترساست
کافر در ره مسلمانی که مرا کش بجای آن ترساست
در بکوب و بگو.

در عشق توام طاقت رسوائی نیست

وز هجر توام روی شکیبائی نیست

من اورا گذاشته خود را بدان کلبه رسانیدم، آواز دادم زنی بیرون آمد. چون احوال را باو گفتم، از درون خانه آواز دختری برآمد که میگفت:

در عشق کسی را که شکیبائی نیست
وز هجر تحمل و توانائی نیست
مرگ است علاج او و بیرون از مرگ
هر مصلحت دیگر که میدانی نیست
من بازگشته احوال را بآن جوان باز گفتم. آهی زد و جان بداد!
بعد از لمحہ بی از آن محله فریاد برآمد که فلان دختر در گذشت: «اللعنة الله علی قوم الکاذبین.»

* نوشته بود: مطلبی را که مینویسم نه کسی بگوید برای کسی و نه طالب شنیدن اوست، لکن فایده‌های بسیار در فهمیدن آنست هر کس نظر کند در این عالم، این عالم را موافق حکمت خواهد دید بطوریکه هیچ حکیمی خدشه نمیتواند بگیرد، بر احسن طورها بنیاد شده می‌بیند، صنعت حکیم عالم قادرست پس خواهد یافت که آن حکیم بلغو و عبث نیافریده. پس برای فایده این خلق را در این عالم آفریده و آن فایده باید قابل اعتنا باشد و اگر محل اعتناء عقلاً نباشد باز هم لغو است و بایست آن فایده بعمل بیاید. حالا ببینیم فایده خلقت این عالم چیست؟ همین است که مردم بخورند و بیاشامند و تغوط کنند! یا قومی بمعاصی بکوشند؟ آخر نمی‌بینی قومی شراب میخورند و خمر میشوند! قی می‌کنند و ریش و سر خود را ملوث می-

کنند! این عالم باین عظمت برای اینها که نیست! خداوند این آفتابی که چهار هزار سال راه دور است از تو و بزرگی او هزار همسر روی زمین است بلغو یا برای فایده‌های ناقابل نیافریده بلکه فایده قابل محبت معرفت و عبادت خدای برای این آفریده که عارف بحق او شوند و نه اینست از بندگی بندگان نفعی باو برسد بلکه خود منتفع میشویم، مثل بندگی‌های ما، مثل کندن معدن میماند، و مثل کلنگ زدن و زمین را کندن و از آن سنگ‌های سخت معدن بیرون آوردن و گذاختن و از آن يك جوهری بیرون آوردن و طلا و نقره بیرون آوردن است. فایده این کار دولتی است که برای شما حاصل میشود.

شما را کسی جریمه نکرده راه نموده اند که برای خود دولتی ابدی پیدا کنی و صاحب گنجهای گران شوی. او حاجت بشما ندارد. خزاین جود و کرم او بسیار عظیم است، شما را دلالت کرده‌اند بسوی آنها و قاعده او را و کندن آن معدن را بدست شما داده‌اند و مثل صاحب علم سحر مینویسد که اگر میخواهی میان دو کس جدائی بیندازی چنین کن و چنین کن آداب تعلیم شما میکنند، حالا تحمیلی بر شما وارد می‌آورد بلکه منافع شما را یاد داده. حالا شما عذرهای می‌تراشید برای ترك دین بهانه‌ها می‌جوئید که فلان شد و فلان و نتوانستم نماز کنم و روزه بگیرم، ضرر خودت از کیسه خودت رفته، «اولئك الذين خسروا انفسهم»، خدا می‌فرماید: اینها کسانی‌اند که نفوس خود را ضرر می‌زنند، حیات و دوام و ثبات ابدی از دست او می‌رود، بهانه برای که می‌آوری؟ کسالت از چه می‌ورزی؟ خوب بنیه تو کسل است.

حالا نتوانستی نماز اول وقت کنی، چرا بهانه میجویی؟ حالا دیگر ضرر کرده عذر برای چی می آوری؟ پس تحمیل کسی کردن تو نگذارده است. والله طریق اکسیر ساختن باد توداده‌اند، فرموده‌اند: همچو کن همچو کن. حالا تو عذر می آوری که من مثلاً نتوانسته‌ام عرق فلان چیز را بکشم! عذر نمیخواهد. بکش که این کارها را که نکردی، اکسیر گیرت نمی آید، نه بخدا ضرر میرسد نه بمحمد (ص)، بلکه ضرر بخودت می‌رسد بقدری که حرص داری. برای این اکسیر عمل در آن کن، هرچه کمتر حرص میزنی کمتر گیرت می آید.

بسیاری از مردم چنان می‌پندارند که خدا را غضبی هست. کج خلق که میشود رگهای گردنش پر میشود. خون دل او به جوش می آید آن وقت حکم میکند: «خذوه فقتلوه ثم الجحیم صلوه» این را بکشید ببرید بجهنم. خیال میکنند در او تغییری پیدا میشود غضبی در ذات او پیدا میشود که نبود و چنان می‌پندارند که خدا بکسی که رحمت می‌خواهد بکند نرم میشود، دل او نازک میشود، رقتی در قلب او پیدا میشود، میل نفسانی پیدا میکند که پیش از این نداشت. آن وقت می‌گوید: ببرید این بنده را بیهشت. خدا را مثل خود خیال میکند. عارف شو، مثل جهال مباش.

پس بدانید که جمیع این اعمال شرعی که شما میکنید یا امر خداست یا نهی خداست، و این امرونی مثل ادویه است که خدا خلق کرده چنانکه در میان دواها دوائیست که او را نیش می‌گویند و آن سم

است اگر برکاب بزنی سوار را میکشد! جدو اهرم یک دوائی است که تریاقیت دارد و اگر کسی آن زهر را خورده باشد آن جدو اهرم را که میخورد رفع زهر آنرا از تن آدم میکند. یکباره دواهای مضر آفریده که آدم آنها را که خورده، فاسد میشود. بنیه او یکباره باعث تب میشود، یکباره باعث سردرد و چشم درد میشود، یکباره دواهای نافع آفریده که اگر آدم بخورد درد دل رفع میشود.

یکباره است چشم درد رفع میشود مفاصل رفع میشود باینطور والله جمیع اعمالی که هست مثل دواهاست، بعضی مضر است بعضی نافع لامحاله اثر دارد، اگر میگوئی نه، برو توی بازار بکسی بگو: پدر فلان، ببین چه طور فی الفور این کلمه حرف احداث غضب میکند، در دل او، بدیگری بگو: قربان شما شوم. ببین فی الفور احداث رحمت در دل او میکند. اگر مشتی بکسی بزنی یا زیر بغل کسی را بگیری، ببین چگونه اثر میکند؟ جمیع اعمال مثل دواهاست بعینه، خدای رؤوف رحیم چون شما را دید نادانید، باثر چیزها انبیا را فرستاد بسوی شما و آنها را امر کرد که بشما بگویند که فلان عمل و فلان عمل سبب فساد دنیا است و فلان عمل سبب فساد آخرت. چنین کن دنیای تو اصلاح شود، چنان کن آخرت تو اصلاح شود، آثار اعمال را برای شما ذکر کرده اند، این فقه و این علم شریعت کتاب مفردات ادویه است. معاینش را هم نوشته اند. خاصیت هر چیز را فرموده اند. حالا هر که میخواهد از آن زهرها بخورد بدرک هر که هم میخواهد بخورد از آن تریاقها بهشت میرود هر که از هر طرف میخواهد برود هیچ

مانعی نیست «لا اکراه فی الدین» باورت نمیشود میخواهی ببینی چه اثرها در این اعمال هست .

دروغ که گفتی بی اعتبار میشوی . در میان مردم دروغ مگو تا مردی باشی معتبر ، اعتنا بتو کنند غیبت مکن بجهت آنکه لامحاله میرسد بصاحبش ، باو که رسید میان شماها تفرقه میشود .

مال مردم را مخورید ، حاشا مکنید ، بزنی یکدیگر نگاه مکنید بیچه های مردم نگاه مکنید ، طمع در مال مردم نداشته باشید ، شریعت دیگر چه چیز است غیر از اینها ؟ بجز آنکه آثار اینها را خواسته بشما برسد چیز دیگری نیست تحمیل دیگری نیست .

همچنین چیزهایی دیگر که بروح تو اثر میکند فرموده اند : خلق خودت را خوش کن ، تو کل کن ، خودت راحت شو ، زهد در دنیا داشته باش ، جانث راحت بشود ، تاکی و تا چند اینهمه غم و غصه ! گفته اند : غسل کن تا آن عرق متعفن که از جنابت برای تو حاصل شده از تو دور شود . این عذری نمیخواست .

گفته اند چشمهایت را سرمه کن نور چشمت زیاد شود . گفته اند مسواک کن تا دندان تو پاک شود زنت متأدی از تو نشود برادرت که باو سرگوشی میکنی از گندیدن دهان تو متأدی نشود . غسل جمعه کن تا مردم از گند بدن تو متأدی نشوند . جمیع این شریعت منافع خود تو است عذر می آوری که بلکه نتوانستم غسل کنم . نتوانستی که نتوانستی حالا عذر می آوری پیش خدا که کتکت نزنند . خدا کتکت نمیزند ، بلکه برای

اعمال اثری قرار داده آن اثرهای مضر غضب و سخط خداست و آن اثرهای نافع رحمت اوست هرگاه تو آن اعمالی را که کردی اثرهای نافع دارد اثرهای رحمت تو را درمی‌یابد و همان رحمت جنتی است که خدا در دنیا و آخرت برای تو آفریده حالا تو از اهل جنت و راحت میشوی کارهای مضر را کردی ضررهای تو را درمی‌یابد و همان‌ها غضب خداست و تو داخل جهنم شده اگر نه داخل جهنم شده چرا داد و بیداد و فغان داری؟ بجهت آن اثرهاست. حالا گنده‌ات کرده‌اند، الا اینکه جهنم در دنیا بحسب دنیاست و جهنم آخرت بر حسب آخرت، و بهشت دنیا بر حسب دنیا و بهشت آخرت بر حسب آخرت است.

این بود معنی حرفی که گفتم صاحب شریعت آمده معدن‌کاری یاد شما داده میخواهی معدن طلا کار کنی کار کن طلا گیرت می‌آید میخواهی معدن گوگرد مشتعل کار کنی بکن آتش نصیب تو میشود. و بعضی از مردم هستند که کلنگ‌ها دست گرفته‌اند در معدن غضب کار میکنند و حرفهای مزخرف شیطانی میزنند کلنگی میزنند و بهر کلنگی در وادی برهوت خواهند افتاد. می‌بینی میگوید خدا کریم است، برو، تو چه میدانی؟ بلکه من از تو بهتر باشم. مرد که توداری میکاری معدن کبریت افروخته را و میگوئی خدا کریم است، خدا کریم هست اگر راست میگوئی و خدا را کریم میدانی چرا از راعت میکنی؟ چرا کسب میکنی؟ بگو خدا کریم است و دستت را روی هم بگذار هیچکار مکن؛ اینکه نشد خدا کریم هست، مسلماً، لکن توداری کلنگ بر معدن کبریت افروخته میزنی. پس بدان که اینها را شیطان بتو میگوید اگر بخدا معتقدی تو را نهی کرده‌اند از آتش تو، چرا در این معدن کار

می‌کنی؟ ترا امر کرده‌اند بکندن معدن رحمت، بر معدن گوگرد مشتعل نوشته شده: اسم المنتقم خدا، اسم معذب خدا، اسم مهلك خدا. این اسم کریمی که تو می‌گوئی بر در دیوار معدن طلا نوشته شده اسم کریم اسم رحیم اسم عفو اسم غفور، اگر اینها را می‌خواهی در این معدن کار کن «لیس باما نیکم ولا امانی اهل الکتاب من يعمل سوء الی آخر. من يعمل مثقال ذرة خیراً یره من يعمل مثقال ذرة شرّاً یره»: «حاشیه نسخه خطی»

پس اینها حرف است هر کس در هر معدن که کار می‌کند همان را دارد یا وقتی که خدا غضبی نمی‌کند و متغیر نمی‌شود و عداوتی با کسی در ذات او نمی‌باشد باز او چون دید از روی نادانی مازهرها را می‌خوریم یکباره حدی و تازیانه و تعزیری قرار داد، مثل چوب استاد تا بترسیم و زهر نخوریم. اگر ما عقل داشتیم ابداً این چوب و کتک را برای ما قرار نمی‌دادند. اگر الاغ راه می‌رود از ترس سیخم است نه برای اینست که حق صاحبم را باید ملاحظه بکنم!

مثلاً: غیبت در اینجا حدی ندارد زیرا که از زنا بزرگتر است و زنا حد دارد در اینجا زیرا که کوچکتر است. فتنه میان مردم نمودن در اینجا حد ندارد و قتل را می‌کشند و حال آنکه او از قتل شدیدتر است.

پس این حدها بجهت بی‌شعوری ماست و نه خیال کنید که گناهانی که حدی در دنیا دارد بزرگتر است و آنچه حد ندارد کوچکتر. خیر امر اینطور نیست هر گناهی که چوب و کتک دنیا کفایت

آنرا میکنند حد در اینجا برایش قرار دادند و هر گناهی که چوب و کتک دنیا کفایت آنرا نمیکرد آنرا گذاردند برای آخرت .

پس هر که باین شریعت عمل میکنند هیچ منتی بر سر خدا و پیغمبر نگذارد بلکه باید ممنون باشید که این شریعت را بشما تعلیم کرده اند و شما نادانان را از عذاب نجات داده اند « یتمنون علیک ان اسلموا قل لا تتمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم لایمان ان کنتم صادقین . »

* ایضاً نوشته بود :

شنیدم که صیادی در مرغزار	برون رفت روزی بعزم شکار
خرامان بپای درختی رسید	نهالی چو قید دلارام دید
همی گشت بر گرد او سر بسر	که تاصید خود آورد در نظر
یکی قمری بر سر شاخ دید	کمان را بر آورد و تازه کشید
چو قمری نظر کرد بالای سر	یکی باشه اش آمدی در نظر
ز بالاش آن باشه صید گیر	ز پایین صیاد دستش به تیر
میان دو دشمن چه سازد کسی	خدایا بجز تو بدادش رسی
قضا را یکی مار آمد پدید	اجل گشته صیاد را پا گزید
بلغزید دستش، خطارفت تیر	که در سینه باشه شد جای گیر
ز بالا بیفتاد و باشه بمرد	ز پایین صیاد هم جان سپرد
چو قمری نظر کرد گردید شاد	بشکر خداوند دهان برگشاد
که ای خالق پاک روزی رسان	دهی مرده‌یی را ز زنده امان

* ایضاً :

شنیدستم که افلاطون شب و روز بگریه داشتی چشم جهان سوز

یکی گفت ای حکیم این گریه از چیست؟
از این گریم که جسم و جان دمساز
جدا خواهند گشت از آشنائی
زن و فرزند و مال و دولت و زور
روند این هم‌رهان غمناک بر تو

✽ ایضاً :

دلا یکدم از خواب بیدار شو
بعبرت نظر کن سوی رفتگان
بزرگی که سودی بگردون سرش
در آغوش هم‌خوابه شوخ شنگ
گرفتم خبر از جم و جام او
بعبرت نظر کن که گردون چه کرد؟
پی گنج بردیم بسیار رنج
سکندر که صد سال عالم گرفت
کجا رفت پروین و آیین او؟
چو شوکت نشانان افراسیاب
تهمن که میکرد از او شیر رم
شنیدم که چون رستم زال رفت
ز دور جهان نگذرد اندکی
جهان ای برادر نماند بکس

بگفتا: هیچکس بیهوده نگریست
بهم خو کرده‌اند از دیگری باز
همی گریم از آن روز جدائی
همه هستند هم‌ره تالب گور
نیاید هیچکس در خاک با تو

ز سرمستی و کبر هشیار شو
که فردا شوی عبرت دیگران
نگه کن که چون خاک شد پیکرش
گرفتست گورش در آغوش تنگ
بشد تلخ آخر ازو کام او
فربدون کجارت وقارون چه کرد
کنون خاک ریزیم بر سر چو گنج
چسان مرگش آخر بیکدم گرفت
کجا رفت آن عیش شیرین او؟
نشان زو ندارد جهان خراب
پلنگ اجل چون دریدش بهم!
خداوند شمشیر و کوپال رفت
که خواهی توام بود از ایشان یکی
دل اندر جهان آفرین بندوبس

* ایضاً :

شنیدم که جمشید فرخ سرشت	بسرچشمه‌یی بر بسنگی نوشت:
درین چشمه‌بی‌ما بسی دم زدند	برفتند تا چشم بر هم زدند
دریغا که بی‌ما بسی روزگار	بروید گل و بشکفتد نوبهار
دریغا که بی‌ما درین بوستان	نشینند با یکدگر دوستان
بسی تیرو دیمه و اردی بهشت	بیاید که ما خاک باشیم و خشت
تفرج کنان با هوا و هوس	گذشتیم بر خاک بسیار کس
کسانی که از ما بغیب اندرند	بیایند و بر خاک ما بگذرند
جهان را ترو تازه آراستیم	چه شبها نشستیم و برخاستیم

* ایضاً :

دم تیشه یک روز بر تل خاک	شنیدم ازو ناله دردناک
که گرمیزنی تیشه، آهسته زن	که این گوش و چشمست و وجه حسن
بسی روی خوبان مهوش بود	سرو تاج شاهان سرکش بود

* ایضاً :

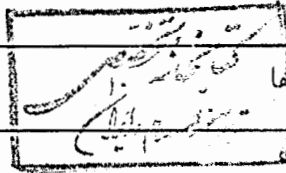
بردوزخم بیفکن و نام گنه مهر	آتش بگرمی عرق انفعال نیست
-----------------------------	---------------------------

* ایضاً :

بت پرستی بود در هندوستان	بت پرستیدی بهر حالی ز جان
سجده بت شیوه اش هفتاد سال	عمر خود را صرف کردی در ضلال
از قضا روزی بر رسم عادت	روی داد او را گرامی حاجتی
پیش بت هفتاد بار آن کج نهاد	بهر حاجت رو بخاک ره نهاد

عرض مطلب کرد از و حاصل نشد
گفت آخر عمرها از بهر این
سجده‌اش امروز هم هفتاد بار
یکره آخر از برای امتحان
چون صنم بر سینه‌اش زد دست‌زد
از سموات علا آمد جواب
کی گرامی بنده مقصود تو چیست؟
غلغلی افتاد در کمر و بیان
سالمات میپرستید این یهود
چونکه یکره خواند این کافر ترا
آمد از پروردگارش این فروش
آن صنم را خواند از او محروم ماند
گرز خود من نیز محروم شوم
نه من از لطف و کرم هر ساعتی
ای خدا من کمتر زان بت پرست
از معصوم صلوات الله علیهم رسیده است که «الناس کلهم بهائم الا المؤمن
و المؤمن قلیل قلیل ککبریت الاحمر». فرمودند: «هل رأى کبریت الاحمر؟»
و حق تعالی در کلام خود فرموده: «اولئك کالانعام بل هم اضل». حالا چون
مردم در ارض مؤمنین غالباً واقع نشده باکی ندارند که هر چه ناگفتنی
است بگویند و هر چه ناوشتنی است خصوصاً بدیوار مسجد بنویسند و آنچه

گبر مقرون با مراد دل نشد
سودم از بهر چنین روی چنین
کردم و کامم نداد آن کج تبار
روکنم سوی خدای آسمان
سر ببالا کرد و گفتا یا صمد!
سوی او «لبیک عبدی» شد خطاب
هیچکس نو مید از این درگاه نیست
کی خداوند زمین و آسمان
هرگز او را ره باین درگاه نبود
گفتن «لبیک عبدی» خود چرا؟
وحی کی خیل ملک یعنی خموش
بعد آن مارا ز روی عجز خواند
پس چه فرق است از صمد تا آن صنم
گفته‌ام «لا تقنطوا من رحمتی»
لیکن امیدم بدرگاه توهست
از معصوم صلوات الله علیهم رسیده است که «الناس کلهم بهائم الا المؤمن
و المؤمن قلیل قلیل ککبریت الاحمر». فرمودند: «هل رأى کبریت الاحمر؟»
و حق تعالی در کلام خود فرموده: «اولئك کالانعام بل هم اضل». حالا چون
مردم در ارض مؤمنین غالباً واقع نشده باکی ندارند که هر چه ناگفتنی
است بگویند و هر چه ناوشتنی است خصوصاً بدیوار مسجد بنویسند و آنچه



نادیدنی است می‌خواهند ببینند، ولی آنچه مزخرف در این اوراق این
جان نثار ثبت و ضبط نمودم از دیوار مسجد حک و سیاه کردم و لاعلاج
از آن راهی که خودم هم در ارض خلق بودم نوشتم .

قاضی خمسه گفت با رندی :	کز چه شارب نگیری ای ملعون؟
گفت: تا آنکه سوده بنگم	صاف و روشن رود به خلق و درون
گفت: بنگ از چه می‌خوری؟ گفت: آه!	چکنم نیست چون می‌گلگون!
گفت: می‌خواره ای تو؟ گفت: آری	نخورم می‌زدست شاهد چون
گفت: باشاهدت چه نسبت؟ گفت:	چکنم نیست ساده موزون !
گفت: حبسش کنید این سگ را	تا بریزم بحکم شرعش خون
آخر شب بخلاوتش طلبید	گفت ای جانشین افلاطون !
تو رفیق منی بیا بنشین	اینک این بنگ و باده و...و...!

* ایضا نوشته بود :

هر جا که رسم شرح غم یار نویسم
کاغذ نبود بر در و دیوار نویسم
مزخرف نوشته بود:

يك شبی يکزنکی گشت نصیم اما
دیدم آن داشت چو يك قالب خشت
بر در ... کله خورده او بنهادم
با خبر گشت و مکدر شد و برگشت و نشست
گفت راهی که خدا گفته برو چهل مورز
که بود ... بمثل مسجد و ... همچو کنشت

گفتمش خم شو وزانوزن و افسانه مخوان
همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

مزخرف!

روزی از بهر تماشا سوی دشت
چند زن بیرون شدند از مهتران
ساعتی ماندند در گلزار و گشت
چند خر دیدند در صحرا چران
نره خر بر ماده‌یی رغبت نمود
بر مثال عاشقان بر دلبران
با عمودی يك گزونیم آبنوس
... می‌کرد بر رسم خران
چون زنی ز آن دور این‌حالت بدید
بر کشید آهی و گفت ای خواهران
گر ... اینست کاین خر میکند
بر ... ما میرینند این شوهران



نازم بخرابات که اهلش اهل است
چون نيك نظر کنی بدش هم سهل است
يك اهل دل از مدرسه ناید بیرون
ویران شود این مدرسه، دار جهل است!

عشق آمد و صبر از دل دیوانه بدر رفت

صد شکر که بیگانه ازین خانه بدر رفت

بسم الله الرحمن الرحيم

فرد :

قصهٔ حال خود کنم انشاء

گرچه بیرون ز حد امکان است

سالی از تقدیر حضرت یزدان با حال پریشان از سمیرم در عهد
حکومت صاحب دیوان در شهر اصفهان حفظه الله تعالی عن الحدثان
آمدم بقصد تحصیل علوم و قول خود را در مدرسهٔ جدید سلطانیه قرار
دادم الفت را از اقارب و ارحام گسسته و در کنج مدرسهٔ چهارباغ نشسته
ودل بقادر ذوالجلال و حی متعال بسته و مشغول علوم مرسومه شدم
چندی در آن مدرسهٔ بی‌وسوسه ماندم اگرچه بهائی پربها می‌فرماید:

فرد:

كلما حصلت لهم و سوسه ایها القوم الذی فی المدرسه
و بعد از چندی بجهت استیصال و عدم تمکن بردل گاهی در اصفهان و گاهی
در سمیرم آمد و شدم می‌کردم و هر وقتی مدد معاشی ممکن میشد از سمیرم با اصفهان
بجهت تحصیل بی‌پایان می‌آمدم . چندی از این مقدمه بگذشت که چرخ
شعبده باز طرح دیگر ریخت و تخم گرانی را در عالم بیخت. اگر بخواهم
برخی از گرانی را ذکر کنم نه زبان را یاری تقریر و نه قلم را یاری
تحریر است بعضی از آن را شاعری بنظم آورده و بنظر حقیر فقیر المحتاج

الی ربه الغنی رسید و نوشتم :

عجب از شدت سختی که کران تا بکران

دست خود شسته ز جان خلق جهان پیر و جوان

بسکه هر روزه همه روزه به روزه بودند

بود سر تا سر هر سال چو ماه رمضان

نان خورشیدی اگر زهره بدیدی ز فلک

آمدی چنگ زنان چرخ زنان رقص کنان

نونهالان همه بر خاک هلاک افتادند

همچو از بال وزان برگ رزان گاه خزان

خلاصه آن واقعه زیاد بود ملتفت نشد و خلق اصفهان این گرانی

بیکران را نسبت بصاحب دیوان میدادند اگر چه مشیت الله بود ولیکن اذا

اراد الله شیئاً که اسبابه ظاهراً او سبب بود العلم عند الله الواحد القهار. هر

کسی از آن واقعه بفرغان آمده بود و چون سلسله شعراء از اهل زمان

میباشند و کسی را باهل زمان رجوعی نیست مترنم به بعضی مقالات شدند

و میرزا عبدالله سرگشته متخلص هجوی در شأن صاحب دیوان گفته بود و

غیره از قبیل رحیم خان و حاجی رضا خان، و بنظر حقیر چند شعری از هجوها

بود که در شأن صاحب دیوان گفته بودند و اینست :

صاحب دیوان اگر قیمت نان شل میکرد

کار خیری ز برای گل و بلبل میکرد

فضله بلبل و گل را سر شب تا بسحر

هست منقول که چون نقل تنقل میکرد

. . . بلبل که رسیدی بمشامش دم صبح
 اثر رايحهٔ عود و قرنفل می‌کرد
 مرض زاده خطاب مگر داشت که گل
 گاه و بیگاه باو فاش تدرمل می‌کرد
 خواهر قحبهٔ او دوش بدرویش حسن
 وعدۀ يك . . . خوبی بسر پل می‌کرد
 پسر . . . او چون پدر زن جربش
 گذران مدتی از پهلوی قبل می‌کرد
 . . . آن فاحشهٔ . . . که حاجی بی‌بی است
 جای حلوا پدرش گرم تناول می‌کرد
 میکشیدیم بخر مادر این استر پیر
 مهتر دهر اگر توسن ماجل می‌کرد
 دفع این . . . نا مرد قرمساق دغل
 کاشکی شیر خدا صاحب‌دل دل می‌کرد
 یا که آن واعظ اعرج بعروج منبر
 زانوی خویش چوزانوی خودش گلمی کرد
 پسر او هم اگر بود در این شهر خراب
 قطع امید بکلی ز توکل می‌کرد
 خلاصه این قبیل بسیار گفته در هجو او و غیره .
 باری چندی نگذشت لطف حضرت یزدان شامل اهل اصفهان شد .

و معزول شد و نواب اشرف امجد امیرزاده اصفهان بحکمرانی اصفهان منصوب شدند و این حقیر بی سرو سامان از اصفهان قصد دارالخلافة طهران نمودم به جهت استیصال و کج روی چرخ کج مدار بی‌مال، رنج سفر کشیده تا آنکه بدارالخلافة طهران رسیده. چندی نگذشت که قحطی عظیم در طهران شد. نمیدانم از قدم نامبارک محمود بود «ما تقدیر العبد به یدوالله مقدر» قریب بیست سال در آنجا توقف نمودم عزم اصفهان کردم و آمدم وقت آمدن وزارت اصفهان بحسینقلی خان مافی مفوض شده بود که چون بی حرف مستقر در عاملیت شده بود. چندی از آن مقدمه گذشت معزول شد و امیرزاده هم بعد از او معزول و خبر فرح آمیز حکومت خورشیدچرخ اقتدار و در بحر افتخار و وحید ایران مدار شهزاده اشرف امجد ارفع کامکار یعنی ظل حضرت پروردگار ظل السلطان باهل اصفهان رسید. در آن وقت مثل خبر آوردن از یوسف برای یعقوب شد چشم اهل جهان بهمین واسطه روشن شد. چندی نگذشت مرکب اجلال آن بهرام صولت سلیمان حشمت انوشیروان رافت در اصفهان وارد شد. اصفهان از قدم باحقیقت آن؛ عبرت گلزار ارم شد و بنام عدل و انصاف نهاد. فرومایگان را ز در دور کرد جهان را ز انصاف معمور کرد از معدلت او گرگ باچوپان رام شده اهل کمال در عهد دولت او در نزد خلق عزیز بواسطه لطف او، و اهل مکر و خدعه ذلیل لازالت دولته چون التفات تام باهل کمال داشته حقیر هم اندک طبعی داشته و آن آفتاب رای فلک اقتدار غزلی مطرح فرموده. بنده هم شوق نموده غزل را گفته تا

آنکه روزی از مقدم جواهر آسای خود مدرسه را منور فرمودند و در مقام التفات باطلاب مدرسه بر آمدند بعضی را حکم بخدمت فرمودند. این بنده هم غزل را بعرض رسانیدم. التفات زیاد فرمودند من بعدهم غزلی انشاء نمودم که بلکه بعرض آن فلك قدر ملك مرتبه ماه لقا برسانم از تقدیرات فلکی ممکن نشد لهذا بدیوار ثبت نمودم ! تا آنکه نظر گاه خلق واقع شود و بدانند حالت این دعاگو را و بالله التوفیق .

تادل جمع خود آشفته و شیدا نکنی

دست در حلقه آن زلف سمن سا نکنی

تا که زهر غم هجران نچشی چون خسرو

کام شیرین تواز آن لعل شکر خان کنی

محبست از رخ دلدار چومینو نشود

بیکی جام اگر ترك سروپا نکنی

بی سرو پای خرابات نگردد آباد

جای می خون جگر تا که به مینا نکنی

پای بر تارك خورشید بگردون ننهی

تا که وارسته تنت را چو مسیحا نکنی

از لب خویش مرا کامروا کن امروز

ای پسر گر نکنی دایم فردا نکنی

معتکف تا که چو صنعان بکلیسا نشوی

دست در گردن آن دلبر ترسا نکنی

نشود مرتبه و قدرتو آسوده بلند

تا ثناگستری حضرت والا نکنی

چون نبینی تو چنین بحر گهرزای ورا

رو دگر بهر گهر جانب دریا نکنی

خلاصه اگر بخواهم شرح حالات خود را که چه چیزها با این صغر سن دیده‌ام شرح بدهم مثنوی هفتاد من کاغذ شود . طفلی به سن دوازده سالگی از قرار نوشته خودش در این مدرسه مبارکه در نزد معلم تذکره می‌خوانده و از حفظ می‌نموده و به دیوارهای نوشته که به خاطرش بماند . چند فقره از آنها نوشته شد و هرگاه می‌خواستم تمام را بنویسم باید تذکره‌یی نوشت . لهذا اکثفا نمود تا ملالت نیاورد :

در طوف حرم دیدم دی مغیبه‌یی می‌گفت:

این خانه به این خوبی آتشکده بایستی

غرض احوال اغلب از شعراء سلف لازم می‌نمود.

صهبا: اسمش آقا محمد تقی خلیف ملاید الله است . اجداد ایشان از دماوند آمده در خاک پاک قم ساکن و خود در آنجا ساکن و متولد شده تا سی سال در آن ارض متبرک نشو و نما یافته . حال بیست سال متجاوز است که در اصفهان میباشد و شوق شعر بهمرسانیده . اکثر اوقات با این بی بضاعت که منظور حاجی لطفعلی بیگ باشد بسر میرده نسبت شاگردی بمیر مشتاق دارد ، الحق صاحب کمال و اخلاق حسنه و صفات متحسنة گردید . گویا سرشت پاکش از عناصر اربعه جزو ناری ندارد و ظاهرش چون

باطنش در کمال صفا و در عالم شاعری بغزل سرائی و رباعی گوئی
 مایل و در اشعار و رموز آن تصرفات نیکو دارد و اهتمام بسیار در تصحیح
 الفاظ میکند و جمعی به این علت از او در تابند. آخر الامر در شیراز بسرای
 جاودانی ارتحال نمود. بجهت ضبط سال فوتش تاریخی صباحی گفته
 که ماده تاریخ او این است :

کلك صباحيش زد نقش از برای تاریخ

دایم بود ز کوثر لبریز جام صهبا

۱۱۵۹

غزلیات صهبا :

آنچه گفته است هر فردی از غزلی ثبت شد بترتیب تذکره :

فرد

شادم باسیری که بجز کنج قفس نیست

جائی که توان برد سری زیر پر آنجا

فرد

بنشین بخلوتی که خوری باده بار قیب

چون از خودی تویی خبر و از خدا رقیب

فرد

بفر داداده امشب وعده و خون میخوردم زین غم

که آید از کجا فردا و باشد در کجا امشب

فرد

یار آمد و لبم بشکایت گشود و رفت

زین آتش نهفته بر آورد دود و رفت

فرد

ما را ز یاد میتوان برد

از خاطر ما نمیتوان رفت

فرد

بار اگر هرگز مرا بر آستان یار نیست

نیست بار خاطر مگر مدعی را بار نیست

فرد

از سینه میکشم ز جفای تو آه و باز

درد ز آه خود بخدا می سپارم

فرد

به بیوفائی اغیار می برم حسرت

بمن وفای منت بسکه سرگران دارد

فرد

بین محرومی عاشق که گل بر شاخ در گلشن

نمیمانند بقدر آنکه بلبل آشیان بندد

فرد

آنچه من گفتمش امید که در گوشش باد

و آنچه از غیر شنیده است فراموشش باد

فرد

دایه‌است از جان بمهد ناز تن می‌پرورد

دوست بهر غیر دشمن بهر من می‌پرورد

فرد

زد به بیرحمی به تیغم یار و یاری را بمن

ساخت کارم را به زخمی زخم کاری را بمن

فرد

رفت و بی‌اوزنده ماندم سخت جانی را نگر

آمد و مردم ز خجالت شرمساری را ببین

فرد

آگه از رنج اسیری نیی ای مرغ چمن

سخن دامی و حرف قفسی می‌شنوی

فرد

منم بدام تو مرغی که می‌برم حسرت

به آن اسیر که چون کردیش رها کشتی

فرد

این نیمه‌جان که ما را بود از وفا سپردیم

تا از جفا کشیدی تیغ از نیام نیمی

رباعی

مرغ دل من که دل نوازش گیرد

در دام سر زلف درازش گیرد

پایش چو گشاید نه پی آزاد است
از بند رها کند که بازش گیرد

رباعی

خوبان که بسی بی سر و سامان دارند
دامان تو بر کف چو غلامان دارند
آنانکه نبود دسترس دامنشان
امروز ترا دست بدامان دارند

رباعی

تا ساغر مهر و جام مه گشت پدید
چیزی بجهان کسی به از باده ندید
آیا چه گرفتش به بها آنکه فروخت؟!
آیا بعوض چه دادش آنکس که خرید؟!

رباعی

حاشا به کسی حکایتی از تو کنم
یا شکوه بسی نهایتی از تو کنم
آنکس که بداد من رسد غیر تو کیست؟
پیش تو مگر شکایتی از تو کنم

رباعی

گویند که از سرو قدان سرو قدی
از چشم بد زمانه دارد رم‌دی

نی‌نی بود از چشم من اینست اثرش

برچشم خوشی اگر رسد چشم بدی

قطعه تاریخ عروسی بجهت رفیقش که همان حاجی لطفعلی بیك آذر

تخلض باشد، گفته اینست:

قطعه

شمع بزم فیکرت آذر که هست

محفل افروز سخن چون انوری

آنکه باشد نو عروس طبع او

غیرت افزای بتان آذری

از نکو سنجیدن درهای نظم

هست بازار سخن را جوهری

آمدش در بر زدور اختران

اختری چون زهره از نیک اختری

کلك صہبا بھر تاریخش نوشت

زهره آمد در کنار مشتری

طبيب: اسمش میرزا عبدالباقي از سادات موسوی خلف صدق

مرحوم میرزا حکیم باشی نواب شاه سلطان حسین صفوی بوده در عهد

شاه عباس ماضی میرزا سلیمان جد ایشان از فارس بعراق آمده در اصفهان

متوطن و نسلا بعد نسل در خدمت سلاطین صفویه مفتخر بوده در کمال

احترام و اعتبار؛ و میرزای مزبور مدتی بطبابت نادرشاه سرافراز، و

بعد از آن در اصفهان ساکن و کلا نثری اصفهان نیز کرده، صحبتش بسیار اتفاق افتاده، خالی از فضیلتی نبود. دیوانی در حیات خود ترتیب داده، در سنه ۱۱۷۲ نخل حیاتش از پا در افتاد. این اشعار از مقالات اوست که ثبت شد:

پویم بچه سامان ره نعت که نشاید

کس مشتش خسی تحفه برد باغ ارم را

با دست تهی آمده‌ام ز آنکه نزید

جز دست تهی تحفه خداوند کرم را

قطعه

قسمتم کاش با آنکوی کشد دیگر بار

که از آن مرحله من دل‌نگران بستم بار

بی تو بر سینه زخم هر چه در این ناحیه سنگ

بی تو بردل شکنم آنچه در این باده خار

همه در وصل ندانم به که نالم از هجر

همه سرمست ندانم بکه گویم زخمار

با گدایی تو از خواجگیم باشد ننگ

با غلامی تو از خسرویم باشد عار

ابن محمود الغزنوی، این رباعی از اوست:

رفتی و دل خسته مشوش بی تو

عیش خوش من شد آه ناخوش بی تو

تو رفته‌ای و آمده من بی‌تو بجان
 تودر آبی و من در آتش بی‌تو
 ابن‌یمین : این اشعار از اوست :
 چون جامهٔ چرمین شمرم صحبت نادان
 زیرا که گران باشد و تن گرم ندارد
 از صحبت نادان بترت نیز بگویم
 خویشی که توانگر شدو آزم ندارد
 زین هردو بتردان توشهی را که در اقلیم
 با خنجر خونریز دل نرم ندارد
 زین هر سه بترنیز بگویم که چه باشد
 پیری که جوانی کند و شرم ندارد
 انا بک سعد بن زنگی : این رباعی از اوست :
 در رزم چو آتشیم و در بزم چو موم
 بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم
 از حضرت ما برند انصاف بشام
 و ز هیبت ما برند زنار بروم
 امام قلیخان : این رباعی از اوست :
 در عالم اگر سینه فگار یست منم
 گر در ره اغیار تو بخاریست منم
 در دیدهٔ من اگر فروغیست تویی
 بر خاطر تو اگر غباریست منم

بهرام میرزای صفوی : این رباعی ازوست :
 بهرام در این سراچۀ پر شروشور
 تاکی بحیات خویش باشی مغرور
 کرده است در این بادیه صیاد اجل
 در هر قدمی هزار بهرام بگور
 جلال‌الدین اکبر : این فرد و رباعی از اوست :
 من بنگ نمیمخورم می‌آرید
 من چنگ نمی‌زنم نی‌آرید
 رباعی
 دوشیند پکسوی می‌فروشان
 پیمانۀ می به زر خریدم
 اکنون ز خممار سر گرانم
 زر دادم و درد سر خریدم
 سامی : این رباعی از اوست :
 کامیست مراگر فلك پست دهد
 در دستش از این هر دو یکی هست دهد
 یا همت من کند چو دستم کوتاه
 یا آنکه بقدر همتم دست دهد
 سدید اعوار : این رباعی از اوست :
 گویند که چون بروید از گل خارش
 جرمیست که می‌نهند بر گلزارش

چون رخسارش همیشه درچشم منست
 عکس مژده منست بر رخسارش
 شاه محمود ، این رباعی از اوست :
 محمود برادرم شه شیر کمین
 میکرد خصومت از پی تاج و نگین
 کردیم دو بخش تا بیاساید ملک
 او زیر زمین گرفت و من روی زمین
 طغرل ، این رباعی از مقالات اوست :
 دیروز چنان وصال جان افروزی
 و امروز چنین فراق عالم سوزی
 فریاد که در دفتر عمرم ایام
 آن را روزی نویسد این را روزی
 عمادلر ، این رباعی از مقالات اوست :
 هر چند سخنه‌ای چو در میگوئی
 هشدار که با عماد لر میگوئی
 عیب تو همین است که اندر شطرنج
 ای ... زنت فراخ پر میگوئی
 امیر قاموس ، این رباعی از اوست :
 شش چین در آن زلف تو دارد مسکن
 پیچ و گره و بند و خم و تاب و شکن

شش چین دگر در دل من کرد وطن
 عشق و غم و درد و محنت و رنج و محن
 شاه کبود جامه، این رباعی از اوست :
 من خاک تو در چشم خرد می‌آرم
 عذرت نه یکی نه ده نه صد می‌آرم
 سر خواسته‌ای بدست کس نتوان داد
 می‌آیم و بر گردن خود می‌آرم
 ناصری ، این رباعی از مقالات اوست :
 از زود رفتنت همه روزه است ماتم
 از دیر آمدنت همه شب ماتم دگر
 ترسم اگر حکایت غم‌های خود کنم
 غمگین شوی از این غم و اینهم غم دگر
 خیام ، این رباعی از مقالات اوست :
 این کوزه چو من عاشق‌زاری بوده است
 در بند سر زلف نگاری بوده است
 این دست که بر گردن او می‌بینی
 دستی است که بر گردن یاری بوده است
 ایضاً :

تا هشیارم در طریقتم نقصان است
 چون مست شوم خرد ز من حیران است

حالست میان مستی و هشیاری
 من بنده آن که زندگانی آن است
 حکیم ازرقی، این رباعی از مقالات اوست..
 گر شاه دوشش خواست دو یگ زخم افتاد
 هان ظن نبی که کعبتین داد نداد
 آن نقش که کرده بود شاهنشاه یاد
 در خدمت شاه روی بر خاک نهاد
 فنائی، این رباعی از مقالات اوست:
 گرجان طلبی ز من فدا خواهم کرد
 دشنام اگر دهی دعا خواهم کرد
 هرگز نشود از تو بگردانم روی
 هر چند جفا کنی دعا خواهم کرد
 سید محمد جامه بافی، این رباعی گفته :
 آن شوخ که جا در دل ناشاد گرفت
 مانند زمانه خوی بیداد گرفت
 آتش بجهان زدن ز آهم آموخت
 خون ریختن از چشم ترم یاد گرفت
 ایضاً :
 تا کی جگرم ز غصه خون خواهد شد
 روز و شب اندوه فزون خواهد شد

روزم بخیال آنکه تا شب چه شود
 شب در غم آنکه روز چون خواهد شد
 فدائی ، این رباعی از مقالات اوست:
 از دار بقافتاده در دام عذاب
 آدم ز پی گندم و ما بهر شراب
 مرغان بهشتیم و عجب نیست اگر
 او از پی دانه رفت و ما از پی آب
 ایضاً :

گر چشم گشایم به جمال تو خوش است
 و ر دیده ببندم بخیال تو خوش است
 هیچ از تو بجز خیال تو ناخوش نیست
 و آن نیز بامید وصال تو خوش است
 ایضاً :

خواهم که چو پیراهن گل فرسایت
 در جامهٔ جان کشم قد رعنائت
 که بوسه زنم چو آستین بردست
 که سر بنهم چو دامن اندر پایت
 فرد :

در موسم نوروز زمان شد همه بید
 وز آمدنت بگلستان داد نوید

شمس‌الدین محمد، این رباعی از اوست :

گر درد کند پای فلك پیمایت

سریست در این عرصه کنم بر رایت

چون از سر دشمنت بتنگ آمده بود

آمد به تظلم که فتد در پایت

ابدال، این فرد از مقالات اوست :

گبران همه گرد من چو خویشان

من گبر توام میان ایشان

اشراق، این رباعی از اوست :

ای حور نژاد هرچه بادا بادا

خواهم ز تو داد هرچه بادا بادا

دل می‌طپدم بسینه آیا چه شود؟

دوریت مباد هرچه بادا بادا

نهایی، این رباعی از مقالات اوست :

رویت که زباده لاله میروید ازو

از تاب شراب ژاله میروید ازو

دستی که پیاله‌یی زدست تو گرفت

گر خاک شود پیاله میروید ازو

ملا پیر جمال این رباعی از اوست :

کی بو که سر زلف ترا چنگ زنم

صد بوسه بر آن لبان گلرنگ زنم

پیمان پریرخان سنگین دل را
 در شیشه کنم پیش تو بر سنگ زخم
 عایشه، این فرد از مقالات اوست:
 مایل ترا بغیر نخواهم و گرنه من
 بیزارم از کسی که دلش مایل تو نیست
 ایضاً :

هر شکوه که کردم بشنید آنهم شکایتی شد
 يك شکوه کردم اول آخر حکایتی شد
 امیر تقی :

لطف با غیر غایتی دارد
 جور با ما نهایتی دارد
 گوش با حرف مدعی تا چند
 هر که بینی حکایتی دارد
 آقا تقی :

بی جرم عذر جرم نگفتن گناه من
 با صد گنه قصاص نکردن گناه کیست؟
 ایضاً :

آن خون دل فشانند و این خون دل خورد
 فرق اینقدر بود ز لب زخم با لبم
 نوشته بود ، قطعه عبدالله :
 یکی از می کشان بزم عصیان که ننگ از کرده او داشت شیطان

مدامش جام می در چنگ بودی حریص چرس و یار بنگ بودی
بدی روز از پی اطفال مردم بشب سرقت نمودی مال مردم
چو وقت آمد کزین دنیای فانی رود سوی سرای جاودانی
پسر را گفت: ای فرزانه فرزندی چو مأیوسم ز الطاف خداوند
بسوزان بعد مردن پیکرم را بده برباد پس خاکسترم را
که با چندان گناه شرمساری نمیخواهم که بر خاکم سپاری
غرض چون سوختندی پیکرش را بدادی باد پس خاکسترش را
نسا آمد بیاد از حی داور بکن خاکسترش را جمع یکسر
دو باره زنده کردش حی مختار از و پرسید و گفت: ای گنه‌کار
چرا گفتی بسوزندت بآتش مگر بودی ز قهر ما مشوش
ندانستی که غفار الذنوبم کثیر العفو و ستار العیوبم
گناهت گرچه باشد بی نهایت چه خواهد کرد با دریای رحمت؟
بیاید در رجاء و بیم باشیم نه مغرور صواب خویش باشم

نوشته شده بود :

ای غره برحمت خداوند در رحمت او کسی چه گوید؟
هر چند مؤثر است باران تا تخم نیفکنی نروید
این قطعه ازواعظ نوشته شده بود :

جمشید کوسکندر گیتی‌ستان کجاست؟

آن حشمت جلال و ملوک کیان کجاست؟

تاج قباد و تخت فریدون نگین جم

طبل سکندر و علم کاویان کجاست؟

این بانگ از منار سکندر رسد بگوش

دارا چگونه گشت و ملک شاه‌دان کجاست؟

وا کرده است طاق مداین دهن مدام

فریاد میزند که الب ارسلان کجاست؟

بر فرد فرد خشت خورنق نوشته‌اند

کسری کجاست و ملک کاویان کجاست؟

ای دل رخت به ملک نشابور گر فتد

آنجا سؤال کن که افو شیروان کجاست؟

گر بگذری بسوی صفاها ن عجب مدار

آنجا سراغ کن شه‌جنت مکان کجاست؟

گر بگذری بدخمه سلجوقیان بگو

سنجر چگونه گشت ملک شاه‌شان کجاست؟

فرداست بلبان همه با صد فغان و شور

خواهند گفت و اعظ شیرین زبان کجاست؟

مرقوم شده بود :

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : هیچ دعائی نزدیکتر به اجابت از دعای غایب بجهت برادر غایب نیست ، و نیز فرمودند که : چهار کسند که خدای تعالی دعای ایشانرا مستجاب نمیکند :

اول دعای مردی که در خانه خود نشسته و از خدای تعالی رزق می‌طلبد. خدای تعالی در جواب می‌گوید: آیا امر نکرده‌ام تو را بطلب؟ یعنی تا نجوئی نیایی.

دیگر دعای مردیکه زن خود را نفرین کند طلاق در دست تو است. دیگر دعای مردیکه مال بسیار داشت و اسراف نموده و باز طلب مال میکند از خدای تعالی. و دیگر مردی که مال خود را بقرض دهد بی‌شهادت و حجت. خدا می‌گوید: من ترا گفته بودم که شاهد و بینه بگیر. مرقوم داشته بودند: از حضرت امیر المؤمنین منقول است که غنیمت باید دانست دعا کردن را در پنج موضع که موضع اجابت دعا است:

اول در هنگام قرائت قرآن.

دویم مابین اذان و اقامه.

سیم هنگام فرود آمدن باران.

چهارم در هنگام جهاد که صف‌ها آراسته شود.

پنجم دعای مظلوم بدستیکه در این هنگام غیر عرش حجاب دیگر واقع نیست.

اما دعاکننده باید که در دست او انگشتر عقیق باشد زیرا که از حضرت صادق مرویست که: «ما رفعت کف الی الله تعالی احب الیه من کف فیها خاتم عقیق» یعنی خدای تعالی دوست میدارد آن کف را که برداشته برای دعا که در او انگشتر عقیق باشد.

نوشته بود:

شنیدم که بیوه زنی دردمند همی رفت و رخ بر زمین می‌نهاد

هر آن کد خدا را که بر بیوه زن
 ترحم نباشد زنش بیوه باد
 این حکایت باید از بهائی باشد :

عابدی در کوه لبنان بد مقیم	در بن‌غاری چو اصحاب رقیم
روی دل از غیر حق بر تافته	کنج عزت راز عزالت یافته
روزها میبود مشغول صیام	یک ته نان می رسیدش وقت شام
نصف آن شامش بدی نصفی سحور	وز قناعت داشت در دل صد سرور
بر همین منوال حالش میگذشت	نامدی از کوه هرگز سوی دشت
از قضا يك شب نیامد آن عقیف	شد ز جوع آن پارسا زار و ضعیف
کرد مغرب را ادا آنکه عشا	دل پر از وسواس در فکر غذا
بسکه بودش بهر نعمت اضطراب	نه عبادت کرد عابد شب نه خواب
صبح چون شد ز آن مقام دل پذیر	بهر قوتی آمد آن عابد بزیر
بود يك قریه بقرب آن جبل	اهل آن قریه همه گبر دغل
عابد آمد بر در گبر ایستاد	گبر او را يك دو نان جو بداد
بستد آن نان شکر داور را بگفت	وز وصول طعمه اش خاطر شکفت
کرد آهنگ مقام خود دلیر	تا کند افطار با خبز شعیر
در سرای گبر بد گرگین سگی	مانده از او استخوانی و رگی
پیش او گر خط پرگاری کشی	شکل نان ببند بگیرد از خوشی
بر زبان گر بگذرد لفظ خبر	خبز پندارد رود هوشش ز سر
کلب در دنبال عابد بو گرفت	آمد از دنبال و رخت او گرفت
ز آن دو نان عابد یکی پیشش فکند	پس روان شد تا نیابد زو گزند

سگه ربود آن نان و آمد از پیش
 عابد آن نان دگر دادش روان
 کلب آن نان دیگر بستند بخورد
 همچو سایه از پی او میدوید
 گفت عابد: چون بدید آن ماجرا
 صاحب توجز دونان چیزی نداد
 دیگرم از پی دویدن بهر چیست؟
 سگه بنطق آمد که ای صاحب کمال
 هست از روزی که من بودم صغیر
 گوسفندش را شبانی می‌کنم
 که بمن از لطف نانی میدهد
 گاه یادش می‌رود اطعام من
 تا قمار عشق او من باختم
 بگذرد بسیار بر من صبح و شام
 که بچوبم می‌زنند که سنگها
 چونکه بر درگاه او خو کرده‌ام
 هست کارم بر در این پیر گبر
 تو که يك شب نامدت نانی بدست
 روی از درگاه حق بر تافتی
 بهر نانی دوست را بگذاشتی
 تا مگر بار دگر آزارش
 تا که یابد از گزند او امان
 پس روان گردید از دنبال مرد
 عففی میکرد و رختش میدرد
 من سگی چون تو ندیدم بی‌حیا
 هر دورا خود بستدی ای کج نهاد
 این همه رختم دریدن بهر کیست؟
 بی‌حیا من نیستم، چشمت بمال!
 مسکنم ویرانه این گبر پیر
 خانه اش را پاسبانی می‌کنم
 گاه مشت استخوانی میدهد
 وز قناعت تلخ گردد کام من
 جز در او من دری نشناختم
 لاری خبیز و لالقی طعام
 هرگز از او من نگردیدم جدا
 رو بدرگاه دیگر ناورده‌ام
 گاه شکر نعمت او گاه صبر
 در بنای صبر تو آمد شکست
 بر در گبری روان بشتافتی
 کرده‌ای با دشمن او آشتی

خود بده انصاف ای مرد گزین بی‌حیا تر کیست؟ من یا تو؟ بین!
 مرد عابد زین سخن مدهوش شد دست غم بر سرزد و بیهوش شد
 ای سگ نفس بهائی یاد گیر این قناعت از سگ آن گبرپیر
 نان و حلوا چیست ای صاحب هنر متقی خود را نمودن بهر زر
 دعوی زهد از برای عز جاه لاف تقوی از پی تعظیم شاه
 خرده بینانند در عالم بسی واقفند از کار و بار هر کسی
 نه فروغت راست آمد نه اصول شرم بادت از خدا و از رسول
 با دف و نی دوش آن مرد عرب و چه خوش میگفت از روی طرب
 ایها القوم الذی فی المدرسه کلما حصلتموهم وسوسه
 مرقوم داشته بودند :

ابوسلیمان دارابی گفت از چهار کتاب چهار سخن ممتاز است :
 از توراۃ : هر که قناعت کند سیر بود .
 از انجیل : هر که از شهوات دست برداشت از رنج و غنا بیاسود .
 از زبور : هر که از خلق کناره گرفت از همه بلاها ایمن باشد .
 از فرقان : هر که توبه کرد از عذاب برست .
 نوشته بود :

یکی از اکابر در باب مجرمی نزد بزرگی شفاعت کرد . آن بزرگ
 گفت که : این کس را گناهی بزرگست . آن شفیع گفت : من هم آن گناه
 بزرگ را شفاعت میکنم که از گناه خرد بی شفاعت میتوان گذشت . آن
 بزرگ را خوش آمد . سخن او را در حق مردم قبول کرد و مجرم را
 بدو بخشید و گفت : اگر شفاعت است چنین باید کرد .

نوشته بود :

در سنه ۱۲۸۳ ستاره ها از آسمانها بهم ریختند و بهم کنده شدند و این در انجیل حضرت عیسی از علامتهای ظهور عیسی و نزول او در زمین است ، و معلوم است نزول حضرت عیسی از آسمان بزمین در وقت ظهور امام زمان عجل الله فرجه است؛ و این را نوشتم بجهت شیعیانی که کمال انتظار را بجهت سلطان خود دارند صلوات الله وسلام علیه و التماس از آنها دارم که هر که به پابوس آن حضرت رسد زنده شدن این بی نوا را از آن بزرگوار در خواست نماید و اگر قابل نباشم آمرزش حقیر را که وساطت نمایند در نزد خدای تعالی بخواند و اناعبدالاہیم محمد حسین الحسنی الموسوی .

نوشته بود :

شیرین نصیحتی است ای برادران شمارا در دنیا چهار معامله است: یکی معامله شماس است با خدای شما و پیغمبر و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین، و یکی معامله شماس است با علماء که در دین خود از ایشان تقلید میکنید یا نمیکنید و یکی معامله شماس است با حکام و سلاطین که بنای دنیای شما و قرار مدینه شما بوجود ایشانست ؛ و یکی معامله شماس است با سایر مردم. اما معامله شما با خدا و پیغمبر و ائمه آنست که تقوی و ورع و اجتناب از محارم و ملازمت فرایض خدا و بقدر وسع بمستحبات عمل کردن و از مکروهات اجتناب کردن و متابعت کتاب و سنت نمودن و تجاوز از آنها نکردن و دین خود را برای هوی و هوس نگرفتن و لهو و لعب

نشمردن و از ضروریات دین و مذهب و اجتماعیات علما بیرون نرفتن و اقرار بفضایل آل محمد علیهم السلام کلاً و جزءاً داشتن و قبول کردن از حاملان فضایل و تسلیم کردن راویان آنها که آنها شرط قبولی اعمال شماست در نزد خدا پیشه خود کنید تا درست معامله کرده باشید .

اما معامله دویم شما در دنیا با علماست که در دین خدا از ایشان تقلید میکنید یا نمیکنید بدانید که چون پیغمبر شما از دار دنیا رحلت فرمودند، و یازده امام شما رحلت فرمودند، و دوازدهمی آنها از نظرها غایب شدند؛ از جهت مصلحت‌هایی که اعلمند و به ایشان عرض کردند که در غیبت شما، ما دین خود را از که بگیریم؟ فرمودند: رجوع کنید بر راویان اخبار ما که ایشان حجت منند بر شما، و من حجت خدایم .

پس معلوم شد که تعظیم و تکریم همه علما بر همه شیعه واجب است و محتتم است و تعظیم امام است، و کفران نعمت وجود علما و شیعه، کفران اعظم نعمتهای الهی است .

اما معامله سیم شما در دنیا با حکام و سلاطین است : بدانید که خدا شما را آزمایش بحکام کرده بجهت محافظت عباد، قومی را بر شما امیر و حاکم و سلطان قرار داده و ایشانرا بر شما مسلط فرموده و مشیت او چنین قرار گرفته است که بر شما ایشان سلاطین و حکام و امرا باشند و اطاعت ایشانرا در امور دنیا و رعیتی بر شما فریضه کرده است، چنانکه نماز و زکوة و خمس و روزه و حج را فریضه فرموده و چنانکه ترك سایر عبادات فسق است و حرام، مخالفت ایشان فسق است و حرام، و

هر که از شما متقی و پرهیزکارتر بر فرایض است در اطاعت ایشان تسلیم و انقیادش بیشتر باشد و تارك اطاعت ایشان مدبر است از ناصب و کافر، هر کس از شما خدا را بیشتر می‌شناسد باید خواهشش مطابق مشیت الهی باشد.

پس هر کس را خدا سلطان کرده شما هم ای برادران او را سلطان بخواید و هر کس را حاکم خواسته‌شما هم او را حاکم بخواید و بمقتضای حکومت با او راه بروید و هر کس را وزیر و امیر خواسته شما هم او را وزیر و امیر بخواید و بمقتضای وزارت و امارت با او راه بروید و هر کس را عامل و ضابط خواسته شما هم او را عامل و ضابط بخواید و بمقتضای عاملی و ضابطی با او سلوک کنید و هر کس را کلانتر و کدخدای خواسته شما هم او را کلانتر و کدخدا بخواید و بمقتضای کلانتری و کدخدائی با او راه روید و هر کس را قابض و پاکار خواسته شما هم او را قابض و پاکار بخواید و با او راه روید و همچنین هر یک از متعلقان حکام و سلاطین را که خداوند درجه قرار داده و شما هم او را در آن درجه بخواید و بآن اندازه او را اکرام کنید مؤمن موحد کسی است که حلال خدا را حلال داند و حرام را حرام و هر کس را که خدا بعقوبتی مبتلا کند بجهت مخالفت مشیت اوست و اگر مخالفت کنید و عقوبتی ببینید ملامت میکند مگر خود را کلامی بود جامع جمیع نصیحتها. امام‌عامله شما با سایر مردم؛ بدانید که خدا شمارا چنان خلق کرده که لابدید از معاشرت یکدیگر در امر دین و دنیای خود پس با خلق خدا به نیکی

سلوك كنيد و هر كس را خدا بهر قدر عزت داده همان قدر عزت را برای او بخواهید و معاشرت و مکالمت و مجالست و مصاحبت و معاملات با خلق خدا نیکو نمائید و هر کس از برادران معرفتش بخدا بیشتر است باید سلو کش با مردم بهتر باشد، و هر کس بزرگتر از شماست درس، یاد، عزت، اورا اکرام کنید و هر کس کوچکتر از شماست درس، یاد، عزت، با او برحمت و مدارا راه روید؛ و اگر آنها شما بر خلاف رضای الهی نمایند شما خلاف رضای خدا ننمائید و در سلوك بد حسد نبرید. حسد بر بدی نبرید و بد ننمائید و عصبیت و حمیت و جاهلیت را کنار بگذارید و اجماع ازدحام در حوادث و وقایع نمائید و سبب غوغا در ملك سلطان نشوید و اگر بدی از خلق به شما برسد بر خود هموار کنید و بحکم و سلاطین عرض ننمائید چرا که انتقام ایشان بسیار شدید است و شاید زیاده از حد آن اذیت، اذیت کننده را انتقام کنند و سبب آن زیادتی شما شوند. و در معاملات خود با مردم ثابت و انبساط و در اول محکم و مضبوط کنید در حضور علما و عدول مؤمنین تا در آخر سبب نزاع نشود و جای شبهه نماند، و اگر امر شما را بر علما مشتبه کنند و حکمی بر خلاف صادر نمایند و شما از اثبات خلاف آن عاجز باشید زبان طعن بر علما نگشائید، چرا که ایشان معصوم و عالم بغیب نیستند و با سبب ظاهر حکم میکنند و السلام علی من اتبع الهدی .

نوشته شده بود :

یکی دردی کش آلوده دامن شییی آمد بخوابم بعد مردن

دو چشمش باز و مخمور و سیه‌مست همان جام و صراحی داشت در دست
 بدو گفتم که: ای کشتی تباهی چو من غرق محیط روسیاهی
 چه کردی با نکیر و منکر آخر؟ وز ایشان چه بر سر آمد آخر؟
 بگفت: اول سؤال دین و مذهب زمن کردند آن هر دو مقرب
 بگفتم: جزمی و ساغر ندانم بغیر از ساقی کوثر ندانم
 چو نام ساقی کوثر شنیدند بخاک افتاده دست از من کشیدند
 عمود آتشین از کف نهادند در فردوس بر رویم گشادند
 چو گل خندان بروی من شکفتند بصد الفت و داعم کرده گفتند:
 تو با آن ساقی صاحب کرامت برو می نوش تا روز قیامت
 این رباعیات! که ثبت شد. هر يك یادگار از شخص مجهولی بود
 جمع نمودم.

بر تواضعهای دشمن تکیه کردن ابلهی است

پای بوس سیل از پا افکند دیوار را

چون شود دشمن ملایم احتیاط از کف مده

رنگها در پرده باشد آب زیر کاه! را

رباعی

در عالم جان به هوش می‌باید بود در کار جهان خموش می‌باید بود
 تا چشم و زبان و گوش پر جان باشد بی چشم و زبان و گوش می‌باید بود
 * ایضاً نوشته:

در دهر کسی بگل‌گذاری نرسید تا بردلش از زمانه خاری نرسید

درشانه نگر که تا بصد شاخ نشد دستش بسر زلف نگاری نرسید
مجهولی دیگر نوشته :

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی بر در که او شهبان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره اش فاخته‌یی بنشسته همی گفت که: کو کو کو کو
ایضاً شخصی دیگر نوشته :

آن به که در این زمانه کم گیری دوست
با اهل زمانه صحبت از دور نکوست
آنکس که ترا بحیلگی تکیه بر اوست
چون چشم خرد باز کنی دشمنت اوست
ایضاً مردی دیگر نوشته :

در خواب دمی همدم دلدار شدم زین واقعه باشادی و غم یار شدم
شادی ز برای آنکه خوابش دیدم غم ز آنکه چراز خواب بیدار شدم